



سال دوم ، شماره ۷۶  
پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
بها ۳۰ ریال

# رهائی

## نشریه سازمان وحدت کمونیستی

در این شماره:

• بررسی لایحه بودجه پیشنهادی ۱۳۶۰

گامهای سنجیده بسوی وابستگی هرچه بیشتر به امپریالیسم

• لایحه قصاص:

پس مانده‌ای از دوران توحش!

• پیکار و تئوری انقلاب (۱)

“بورژوازی ملی” لیبرال می شود

• ایرلند:

مبارزه برای حق تعیین سرنوشت

• جمهوری اسلامی ، سرکوب بهائیان

و وظیفه نیروهای چپ

• در حاشیه رویدادها

شکنجه و شکنجه گر به روایت جمهوری اسلامی

# بررسی لایحه بودجه پیشنهادی ۱۳۶۰

## گامهای سنجیده بسوی وابستگی هرچه بیشتر به امپریالیسم

در شماره های گذشته‌ها، تحلیل نسبتاً مفصلی را از اوضاع اقتصادی ایران و جهت‌گیری آن ارائه دادیم. در این ارتباط سند محرمانه‌ی رژیم که توسط کارشناسان سازمان برنامه و بودجه برای دست‌اندرکاران و مشاورین اقتصادی دولت تنظیم شده بود و خامت و ورشکستگی اقتصادی جامعه را بیش از پیش بنمایش گذاشته و پیش‌بینی‌های قلمی را مبنی بر سراسیمه‌گری قابل کنترل سقوط اقتصاد ایران تا پیکر کرد. در این شماره به بررسی اجمالی طرح بودجه‌ی هیئت دولت می‌پردازیم که در تاریخ سوم اردیبهشت با قید یک فوریت در لیست مذاکرات مجلس قرار گرفت. لایحه‌ی بودجه دارای یک ماده‌ی واحد و ۵۵ تبصره و فاقد هر نوع شرح و تفسیری از شمای کلی اقتصادی کشور و اوضاع اجتماعی کنونی می‌باشد. البته این امر بدون دلیل نیست زیرا که دولتمردان جمهوری اسلامی و حداقل آنانکه از نزدیک با اوضاع اقتصادی آشنائی حداقلی دارند، بخوبی میدانستند که ترسیم شرایط اقتصادی اجتماعی کشور برای توجیه لایحه‌ی بودجه، چیزی کمتر از فاجعه را نشان نخواهد داد. بدین قرار این لایحه جز یک مشت ارقام کلی که بظاهر تصویر بودجه‌ی دارای موازنه و بدون کسری را در ذهن خواننده القاء میکنند، بدون ارائه‌ی ریز ارقام هزینه‌ها و درآمد‌ها و در عوض شرح و تفسیرهای زیاد که خود مبین نوعی فوق‌تمرکز اختیارات اجرائی دولت در کنترل امور اقتصادی است، چیز دیگری را در بر ندارد. لیکن نگاهی به فراسوی ظاهر و تحلیلی موشکافانه از همین لایحه‌ی کذائی نشان از عمق فاجعه دارد.

مهمترین ابعاد فاجعه آمیز لایحه‌ی بودجه عبارتند از کسر بودجه، افزایش فوق‌العاده تولید و فروش نفت؛ تکیه بر سیاستهای پولی برای موازنه‌ی درآمد‌ها با هزینه‌های دولتی، تکیه بر واردات و ادامه‌ی سیاست گذشته‌ی اقتصاد مصرفی خواهد بود، که نتایج "گرانبار" آن عوارض شدیدتورمی و رکودی در کل بسوج اقتصادی جامعه است، این طرح از لحاظ سیاسی سند وابستگی کامل اقتصاد ایران به سرمایه و بازارهای جهانی است و خود بیان آشکار این واقعیت است که رژیم جمهوری اسلامی در سومین سال از زندگی تنگین خود نه تنها هیچ قدمی در راه قطع وابستگی ایران به امپریالیسم بر نداشته بلکه هم اکنون با توجه به واقعیت در چهار چوب این وابستگی برای ادامه‌ی حرکت‌های اقتصادی خود طرح و برنامه ریزی می‌کند. مسئله امروز آنچنان آشکار و غیر قابل انکار است که خود رئیس جمهور "محبوب" نیز از وخامت اوضاع شکوه سر میدهد منتهی مسئولیت‌امرا به عهده‌ی دولت مکتبی یعنی رجائی و مشاورین اقتصادی او میکندارد. خطوط اساسی بودجه کدامند؟ ماده‌ی واحدی لایحه‌ی بودجه، جمع کل بودجه‌ی دولت در سال ۱۳۶۰ را حدود ۳۳۰۰ میلیارد ریال تعیین نموده است که از محل درآمدها و سایر منابع "تا" مین اعتبار" و جهت "هزینه‌ها و سایر پرداختها" تهیه و تنظیم گشته است. لیکن ارقام دقیق "درآمدها و سایر منابع تا" مین اعتبار" حداقل در متن لایحه به هیچ وجه روشن نیست و خواننده نخواهد فهمید که منابع درآمد دولتی از کجا و به چه میزان "تا" مین خواهد شد. لیکن خوشبختانه ملاحظات و اطلاعات جناح "لیبرال" حاکمیت و معارضه‌ی ایشان با لایحه سردازان بودجه، اسرار پشت پرده را بطرز جالبی نمایان می‌سازد. آقای بنی صدر میگوید: "دولت آمده گفته است که معادل ۲۴۱ میلیارد تومان نفت خواهد فروخت که حدود ۸۰٪ از درآمدها را تشکیل میدهد و ۲۰٪ بقیه هم

مربوط میشود به مالیاتها که قسمت قابل توجهی از آن مالیات بر واردات یعنی حقوق و عوارض گمرکی است که آنهم بطور غیر مستقیم به نفت مربوط میشود و نشانگر هیچ نوع تولید و برداشت از اقتصاد داخلی نیست."

( انقلاب اسلامی، ۱۶ اردیبهشت )  
یک محاسبه‌ی ساده نشان خواهد داد که ۲۴۱ میلیارد تومان (۳۲ میلیارد دلار) فروش نفت با احتساب هر بشکه ۳۵ دلار، صادرات نفتی ایران از حدود ۲/۵ میلیون بشکه در روز نیز تجاوز خواهد کرد. البته با توجه به اینکه تا تصویب لایحه حداقل ۲ تا ۳ ماه از سال بودجه (سال جاری) خواهد گذشت، آهنگ صادرات نفت (در صورت پایان جنگ) با بدیمرات بیش از ۲/۵ میلیون بشکه بوده و حتی از مرز ۳ میلیون بشکه در روز تجاوز کند تا دولت بتواند به عوا شد پیش‌بینی شده دست یابد. در اینجا برای روشن شدن موضوع لازمست نکاتی را متذکر شویم:

الف- قبل از آغاز جنگ ایران و عراق، این دوکشور مجموعاً بیش از ۵ میلیون بشکه نفت در روز صادر میکردند.

ب- پس از شروع جنگ، صدور نفت دوکشور برای مدتی قطع شد و پس از آن، با زیربوم‌هایی و در هر حال، به میزان به مراتب کمتر از گذشته صادر شد. در حال حاضر عراق، از طریق لوله‌های سوریه و ترکیه حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار بشکه در روز نفت صادر میکند. بر اساس اطلاعاتی که از منابع موثق شرکت نفت ایران بدست ما رسیده است، صادرات روزانه نفت ایران فقط از لاوان صورت میگیرد و میزان آن در حال حاضر از ۵۰۰ هزار بشکه تجاوز نمی‌کند. صدور نفت ایران تا زمانی که جنگ ادامه دارد، بدلیل متعدد تکنیکی، بهیچ وجه از میزان فعلی قابل افزایش نیست.

ج- بازار جهانی نفت در حال حاضر، روزانه با دو میلیون بشکه نفت اضافی مواجه است. (نیویورک تایمز، ۲۷ آوریل ۸۱) و "خود را با مازاد تعجب آور نفت مواجه می‌بیند." (نیوزویک، ۹ مارس ۸۱)

د- کشورهای مصرف‌کننده نفت، علیرغم ادامه‌ی جنگ ایران و عراق و بیش از ۵۰۰ میلیون بشکه نفت ذخیره کرده‌اند و در حال حاضر، کلیه کشورهای مصرف‌کننده نفت با کمبود مخازن زیرزمینی و روی زمین مواجه‌اند. نفتکش‌های عظیم نفتی، جایی برای خالی کردن محمولات خود ندارند و از آنها غالباً بعنوان ذخایر شناور استفاده میشود.

ه- بعد از خاتمه جنگ که فقط ایران بلکه عراق نیز به میزان صادرات نفت خود خواهد افزود. با این تفاهوت که عراق بر اساس قراردادهای گذشته، مشتریهای دست‌به‌نقدی دارد، در حالی که ایران در این وانفصای بازار کساد مجبور است با چراغ بدنیال مشتری بگردد.

"محاسبات" دولت مکتبی هرچه باشد و هر دروغی که برای فریب‌توده‌ها و برای سرپوش گذاشتن به ورشکستگی خود ارائه دهد، حقیقت اینست که صدور نفت ۲/۵ یا ۳ میلیون بشکه در روز تا زمانی که جنگ خاتمه نیافته و حتی پس از خاتمه جنگ نیز تا زمانی که اشکالات عدیده تولید و صدور نفت از نظر تکنیکی بر طرف نشده باشد، رویای ابلهان‌های پیش نیست.

با فرض اینکه جنگ ایران و عراق همین امروز نیز خاتمه یابد و اشکالات عدیده تولید و صدور نفت نیز بکمک امپریالیستها برطرف شود (برای نمونه باید گفت که از سه دکل قابل استفاده در ایران، هسه آنها در همان

روزهای اول جنگ بطور کامل نابود شدند ، با توجه به آنچه در سطور فوق ( بویژه در قسمت ج و د و ه) آمد ، سؤال اینست که رژیم جمهوری اسلامی چگونه قادر به فروش چند برابر صادرات کنونی خود خواهد بود و برای تامین ذخائر ارزی و تامین کسری بودجه ، به کدام مشتری میتواند مراجعه کند ؟ مهمترین از این به چه قیمتی ؟ به همین ۳۵ دلار کنونی ؟ " کس هلی " معاون اقتصادی کمپانی استاندارد اوپل کالیفرنیا می گوید : " تعجب نخواهم کرد اگر نفت از بشکه ای ۳۵ دلار به ۱۲ دلار برسد " با توجه به آنچه گذشت ، تصور فروش ۲/۵ با ۲ میلیون بشکه نفت در روز به قیمت ۳۵ دلار ، برای بدست آوردن ۲۴۱ میلیارد تومان ( ۳۲ میلیارد دلار) پیش بینی شده در لایحه بودجه ، توهم ابلهانه ای بیش نیست . ولی از طرف دیگر ، نیاز به ارز خارجی و واقعیت کسر بودجه همچنان بجای خود باقیست . اگر رژیم جمهوری اسلامی بایدهفتن را به مبلغ کمتری بفروشد ( و در شرایط کنونی بازار نفت و در استعمال و درماندگی رژیم چاره ای هم جز این ندارد ) ، مجبور است که میزان نفت را ( با فرض محال امکان عملی آن در شرایط فعلی ) ، از میزان ۲/۵ یا سه میلیون بشکه در روز ، بمیزان قابل توجهی افزایش دهد تا پاسخگوی نیازهای ارزی و ریالی او باشد . در اینحال ( اگر میزان مصرف داخلی نفت - حدود یک میلیون بشکه در روز - را به آن اضافه کنیم ) ، کسری تولید نفت ایران در سال ۶۰ با یک میلیارد تن تولید نفت در زمان شاه ( بین ۵ تا ۶ میلیون بشکه در روز ) ، تفاوت چندانی نداشته باشد .

آنچه در فوق آمد ، " بهترین شرایطی است که میتواند به قیمت به تاراج گذاشتن ثروت ملی ، ورشکستگی کامل رژیم جمهوری اسلامی را کمی به عقب بیاورد . از نتایج همین سیاست خائسانه ، ایجاد دور تسلسل بالارفتن تورم / بالارفتن بودجه کشور ( کسر بودجه ) / تامین کسری بودجه از طریق فروش نفت خواهد بود . در همینجا یک نکته را اضافه کنیم که فروش نفت بیشتر الزاما به مفهوم تامین ارز خارجی و از آنجا تامین کسری بودجه نخواهد بود . یک نمونه گویا ( که نمونه های فراوان آنرا در رژیم شاه دیده ایم ) همین اواخر توسط رژیم در مانده و مغلوب مکتبی ارائه شد . اخیرا سخنگوی دولت " مستضعفان " با افتخار اعلام کرد که برای " اثبات از بین رفتن تحریم اقتصادی " ، دولت با کمپانیهای نفتی انگلیسی ، قراردادی منعقد کرد . ( گرچه راست یادروغ ، میزان آنرا اعلام کردند ولی قیمت هر بشکه نفت در این قرارداد ، کاملا محرمانه است ) . این قرارداد البته ارز خارجی در اختیار جمهوری اسلامی قرار نمیدهد چراکه همزمان با آن ، دولت امپریالیستی انگلستان قرارداد اسارتبار یک میلیارد لیره ای شرکت تالیوت را به رژیم مکتبی برای " حداقل مدت پنجمال " قالب کرد . بدیگر سخن ، رژیم نمی تواند با درآمد حاصله از قرارداد نفت مذکور از سایر کشورهای جهان مثلا نیازهای خود را در زمینه ماشین آلات کشاورزی و صنعتی را تامین کند بلکه مجبور است که درآمد حاصله از قرارداد نفت با کمپانیهای نفتی انگلیسی را ( برای استمرار وابستگی و حفظ صنایع مونتاز ) به جیب یک کمپانی دیگر انگلیسی - تالیوت - بریزد .

از طرف دیگر ، کاهش قیمت نفت در سطح جهان به کاهش هزینه های تولید در کشورهای امپریالیستی و رونق اقتصادی امپریالیسم بزیان کشورهای فقیر ما درکننده نفت کمک خواهد کرد . بعلاوه تشدید آهنگ صادرات نفت ناگزیر به افزایش واردات کالا از بازارهای جهانی خواهد انجامید که خود وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد ایران به این بازارها و در نتیجه وابستگی به قیمتهای جهانی از یکسو و ادامه ی وضعیت رکود - تورمی در سطح داخل را در بر خواهد داشت . چرا که واردات کالاهای متورم به افزایش سطح تورم در داخل کمک نموده و در ضمن

تسلط مصنوعات وارداتی از فعالیت صنایع و تولیدات نزدیک به ورشکستگی ایران جلو خواهد گرفت و بر ابعاد رکود موجود خواهد افزود . به یک کلام جهش چند برابر صادرات نفتی ایران به شدت اوضاع گذشته ی زمان شاه را در تمام ابعاد اقتصادی اجتماعی و سیاسی آن تداعی خواهد کرد . رونق کاذب در بطن یک اقتصاد بیمار ، لیکن تکتک اینجاست که با توجه به اوضاع وخیم اقتصادی در حال حاضر حتی بیلا به یک " رونق کاذب " و تجدید خاطره ی " شکوفایی های " دوران شاه نیز بسیار دور از ذهن بنظر میرسد . زیرا که مشکل بتوان در کشوری که بقول رئیس جمهور آن بطور متوسط طی سه سال گذشته با حدود ۱۱٪ رشد منفی در تولید ناخالص ملی مواجه و هم اکنون نیز حدود ۴ میلیون از ۱۲ میلیون نیروی کار آن ، فاقد هرگونه کار و اشتغال بوده و در ضمن نرخ تورم نیز بنا به محافظه کارانه ترین تخمین ها از ۵۰٪ بمراتب بالاتر است ، بتوان بصرف فروش بیشتر نفت به " رونق " که سهل است به حداقل تعادل اقتصادی رسید .

به هنگام ارائه ی لایحه بودجه جناب نخست وزیر مکتبی البته با توجه به مطالعات عمیق ایشان در علم اقتصاد و بویژه اقتصاد مکتب اسلام اظهار داشتند که : " دولت کسر بودجه نخواهد داشت " و البته کلاه قصاص ایشان نیز تینتر درشت محافل خبری و روزنامه های مکتبی شد . حال باید دید آیا بودجه ی پیشنهادی ایشان واقعا در توازن و بدون کسری است . " طبق برآورد کارشناسان نیازهای ارزی ما در سال ۱۳۶۰ به حدود ۱۸ میلیارد دلار بالغ خواهد شد و آنچه در درآمد نفت و بودجه منظور شده است به اضافه ی مختصر صادرات غیر نفتی حدود ۳۳ میلیارد دلار ارز بدست خواهد داد . " ( انقلاب اسلامی ۱۶ اردیبهشت تحلیل رئیس جمهور از بودجه ) .

بعبارت دیگر خود رئیس جمهور اذعان میکند که - احتیاج ارزی دولت در سال ۱۳۶۰ ( منظور مقدار کسری ارزهای خارجی برای واردات و غیره ) ۱۸ میلیارد دلار است ، پس رقم واقعی کسری بودجه ۱۵ = ۱۸ - ۳۳ میلیارد دلار میباشد و این در صورتی است که مقدار کل ذخیره ی ارزی سال گذشته ( ۴ میلیارد دلار ) کماکان حفظ شود . از آنجا که دولت برای سال آینده هیچ حدود مشخصی را جهت ذخائر ارزی مشخص نکرده ، پس می توان حدس زد که در سال آینده نیز همین رقم ۴ میلیارد دلار ، اگر نه کمتر ، به حساب آندوخته های ارزی کشور خواهد آمد . کسری بودجه ی ۱۵ میلیارد دلاری که معادل ریالی آن بیش از ۱۱۰۰ میلیارد ریال است حدود یک سوم کل بودجه ی پیشنهادی (  $\frac{1}{3} = ۳۳\%$  ) یعنی بیش از ۳۰٪ کل مقدار پیش بینی شده در لایحه ی بودجه است . به عبارت واضحتر بودجه ی پیشنهادی دولت جمهوری اسلامی که دروغپرداران مکتبی بودجه ای متعادل معرفی نموده بودند دارای حداقل ۳۰٪ کسری است . و البته این کسری به برکت افزایش فوق العاده فروش نفت گویا میتواند لابوثانی شده و بعنوان بودجه متعادل به خورد " امت مسلمان " داده میشود تا معانی و مفاهیم مکتب و محاسن اقتصادی آنرا بهتر درک کنند . گذشته از عوارض مختلف چندبرابر شدن صادرات نفت ایران به خارج که قبلا ذکر شد ، تا همین کسری بودجه از طریق استفاده از ارزهای خارجی ( غیر از آن بخشی از ذخائر ارزی که مصروف خرید واردات میگردد ) همانند استقرار دولت از بانکها دارای اثرات تورمی فوق العاده میباشد . و این بویژه در شرایطی که میزان کسری بودجه نسبت به کل بودجه ی پیشنهادی سرسام آور است ، ارقام تورم مزمن را به ابعاد سرسام آوری خواهد رساند . نکته ی دیگری که به روشنی در ترکیب اقلام بودجه مشاهده میشود نقش عوائد نفتی در کل بودجه ی پیشنهادی است . سهم عوائد حاصله از فروش نفت که بقول جناب رئیس جمهور به ۸۰٪ نیز بالغ میشود گواهی دیگری است بر اینکه اقتصاد بقیه در صفحه ۱۲

# هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان ، حامی سرمایه دار

## لایحه قصاص :

### پس مانده‌های از دوران توحش و بربریت!

به اتفاق مردم کشور ما بویزه برای کارگران و سایر زحمتکشان هرگز وجود ندارد. در لایحه قصاص برای کشتار فردی و جمعی کمبود نیستها ( استوارترین و پیگیرترین دشمنان جامعه طبقاتی ) و زحمتکشان جامعه، مجوزهای شرعی و "قانونی" فراوانی پیش‌بینی شده است. قاتل و قاتلین این جنایات فردی یا قتل عامهای جمعی، نه تنها هیچگونه جرمی مرتکب نمیشوند بلکه با نابودی کسانیکه "شرعا مستحق کشتن" هستند، به وظیفه شرعی خود عمل میکنند. در سطر سطر لایحه قصاص، چهره‌ی نفرت‌انگیز جامعه طبقاتی، به بی‌برده‌ترین و بیشرمانه‌ترین نحوی چشم میخورد و آقایان که برای عوامفریبی مسدادم دم از "معنویات" میزنند و کمونیستها را ( با ترجمه ابلهانه و ریاکارانه‌ی واژه‌ی "ماتریالیسم" ) "طرفدار مادیات" میخوانند، در کلمات ماده‌ای از لایحه عدل اسلامی آنها است که حداقل یکبار "دیه" ( پول خون ) تکرار نشده باشد. برای فقهای اسلام، نه تنها شرف و حیثیت آدمی بلکه حتی زندگی یک انسان را نیز میتوان با مقداری پول به حراج گذاشت.

### ★ ۲- نفی بشرمانه حقوق زنان و اقلیت‌های مذهبی

زن در حقوق اسلام و در جمهوری اسلامی در بهترین حالات ( در صورت مسلمان بودن ) نصف انسان است و در حالات دیگر یعنی در صورت "کافر ذمی" بودن ( معتقدان به ادیان زرتشتی، مسیحی و یهودی )، و بدتر از آن، در صورت "غیراهل ذمه" بودن ( پیروان ادیان و مذاهب دیگر ) و در صورت کافر و مشرک بودن و یا "منافق" بودن ( کسه "از کفار بدترند" )، در جرگه‌ی انسان بشمار نمیرود و براحتی میتواند مشمول ذبح اسلامی قرار گیرد. کشتن زنان اخیرالذکر شرعا جایز و در مواردی حتی لازم و تکلیف شرعی است. قاتل یک زن در هیچ زمانی حتی در صورتیکه زن مسلمان باشد مستحق مجازات "قصاص نیست، زیرا همانطور که گفته‌ایم زن در بهترین حالت ( در صورت مسلمان بودن )، نصف مرد است.

### ★ ۳- مقررات به ارث مانده از دوران توحش و بربریت

۲- مقررات به ارث مانده از دوران توحش و بربریت در لایحه قصاص یعنی مقررات به ارث مانده از دوران توحش و بربریت، جنایت‌یک‌امر خصوصی است و هیچ ربطی به جامعه ندارد. شورا عالی قضایی میندازد که یک جنایت با تمام پیچیدگی‌های آن در جامعه سرمایه‌داری امروز، بهمان سیاق هزار و چهارصد سال پیش در یک جلسه کوتاه میتواند حل و فصل شود. بر اساس لایحه قصاص‌گویی که در اعصار دور دست تاریخ، در صحاری عربستان، در فلان قبیله بدوی، قتل صورت گرفته و قاتل دستگیر شده است. قاتل، "اولیا دم" و حاکم شرع، میشینند و فی‌الجلس تصمیم میگیرند: یا قاتل ( اگر شروتمند بود ) "دیه" ( پول خون مقتول را ) بپردازد و اگر نداشت "گردن" او را با "شمشیر تیز" بزنند. بهمین سرعت، بهمین صراحت، بهمین سادگی توأم با سفاقت!

در آذرماه ۵۹، سند محرمانه‌ای بنام "لایحه قصاص و مقررات آن"، با ۵۵ ماده و به امضاء آیت‌الله قدوسی، "داستان" کل "دادگاههای انقلاب اسلامی، بدست من افتاد. سازمان بلافاصله در ارگان خود، نشریه "رهاگی" این سند سنگین و ضدبشری را مورد بررسی قرار داده و در طی چهار شماره ( شماره‌های ۵۸ تا ۶۱ )، نقاب را از جلوه‌ی دیگری از ماهیت قرون وسطی رژیم جمهوری اسلامی کنار زد.

در این اواخر، شورا عالی قضایی، لایحه قصاص را با موادی بهمان اندازه ضدبشری و قرون وسطایی "تکمیل" کرده و ۱۴۴ ماده دیگر بر متن اولیه افزوده است: ۱۴۴ ماده بعدی مربوط است به "قصاص عضو"، "حد زنا"، "حد مسکر"، "حد لواط"، "حد مساحقه" ( همجنس‌بازی زنان ) و غیره. بنحو روشنتر، احکام مربوط به "قطع دست و پا"، "کشتن دندان"، "بریدن گوش و بینی و زبان و لب"، "درآوردن چشم از حدقه"، "شلاق زدن"، "سنگار کردن". پرداختن به توحش و قساوتی که در سطر سطر این مواد نهفته است - نه در حد یک اعلامیه بلکه محتاج به نوشتن چندین مقاله است در اینجا فقط بعنوان نمونه ذکر کنیم که "حدرجم" ( شکنجه، سنگار ) از نظر مرتجعین جمهوری اسلامی آنقدر مهم است که ۵۷ ماده از لایحه را به آن اختصاص داده‌اند و نیدانیم که چند ماه پیش، قبل از نوشتن این لایحه، روحانی مرتجع، حجت‌الاسلام فهیم، حاکم شرع ورثین داد. گاه انقلاب اسلامی کرمان، نمایش وحشیانه‌ی سنگار کردن ( و اخیرا قطع دست ) را بمورد اجرا درآورده بود.

در لایحه قصاص، حد تازیانه را قبل از سنگار کردن میتوان اجرا کرد ( مواد ۱۰۰ و ۱۱۰ )، سنگار کردن زنان و مردان در صورت "بیماری و بارداری" اشکالی ندارد ( مواد ۹۷ و ۱۰۵ )، حتی میتوان "اقلیت‌های مذهبی و رسمی" را به شکنجه سنگار محکوم کرد ( ماده ۹۹ )، برای اینکه نمایش هولناک "رجم" ( سنگار کردن ) زود تمام نشود "سنگها در رجم نباید خیلی بزرگ باشد که با رسیدن یک یا دو تایی از آنها شخص کشته شود" ( ماده ۱۱۶ ) بلکه لازمست که شخص زجرکش شود و صحنه شکنجه و وحشیانه باید آنقدر طول بکشد که مرتجعین سادیسیت و جنایتکار، فرصت کافی برای ابراز خوشحالی و دست‌افشائی داشته و از نمایش توحش قرون وسطایی لذت ببرند.

همانطور که گفته شد قریب پنج ماه پیش، وقتیکه بخش اول لایحه قصاص ( که هنوز محرمانه بود و در کشوری نیز مرتجعین شورا عالی قضایی نگهداری میشد ) بدستمان رسید، ما منتظر نمایشی که چند ماه بعد، "لیبرال‌ها" و "آزادیخواهان" متن ( بدون تفسیر آن ) را منتشر کنند بلکه وظیفه‌ی خود دانستیم که بلافاصله ماهیت فسوق ارتجاعی و ضدبشری آنرا افشا کنیم و طی یک سلسله مقالات یا تکیه به لایحه قصاص و به خزعبلاتی بنام مواد حقوقی و با نقل و تحلیل آنها، سه خطت عمده‌ی آنرا نشان دهیم و نتیجه بگیریم که:

### ★ ۱- تلفیق ستم طبقاتی و توحش قرون وسطایی

لایحه قصاص به شدیدترین و وحشیانه‌ترین نحوی عملت طبقاتی دارد. لایحه است صدرمد بنفع "ستکبران" و بزبان "مستضعفان". بر اساس این لایحه، قاتل مسرود و مسلمان، اگر شروتمند باشد اساسا با پرداخت "دیه" ( پول خون ) میتواند از هر گونه مجازات معاف و بلافاصله آزاد شود. در حالیکه چنین امکائی برای اکثریت قریب

## پیکار

## وتئوری انقلاب

①

## "بورژوازی ملی" لیبرال میشود

پرخاش نکنند. درچنین وضعی پرخاش - ونه دشنام - عین و نفس رفاقت است. این حکم همواره و در مورد همه سازمانها صادق است.

ثانیا - و این نکته مهم است - سازمان پیکار در میان سایر سازمانهای چپ ایران جای ویژه ای دارد. این سازمان تجسم زنده ای آن چیزی است که اگر مجددا بر ما خرده گرفته نشود آنرا ستالینسیم بدبش می نامیم. سازمانهای استالینست کم نیستند ولی در مورد همه این سازمانها شواهدی از وجود تفکر دموکراتیک در اینجا و آنجا، شواهدی مبنی بر نگرش انتقادی به آموزشهای "رهبر کبیر پرولتاریا" دیده میشود و نشان داده میشود که اگر حتی از تجارب سی چهل سال گذشته جنبش کمونیستی نیا موخته اندلاقل میدانند که در ایمن جهان خاکی حوادثی بوقوع پیوسته است که با ید مورد مطالعه قرار گیرند. این امر بدرجات مختلف در مورد اکثر سازمانها صادق است بجز در مورد پیکار و همزمانش. برای پیکار پس از نین کمونیسیم از تکامل با زیستاده است. و خواننده بیاد دارد که این حکم را ما با نقل قول مستقیم از پیکار در شماره های گذشته آوردیم. لتین مارکسیسم را تا آخر تکامل داد و استالین معلم آن شد. والسلام. خاتم الانبیاء - لتین علیه السلام. حال مبارزه، تفکر و عمل انقلابی میلیونها و میلیونها کمونیست در طی قریب ۶۰ سال اخیر چه چیزی بر انبیا مارکسیسم - لتینسیم اضافه کرده است؟ در منطق پیکارها نقدر که مسلمانان بعد از پیما میر اسلام به اسلام اضافه کرده اند، یعنی هیچ. حداکثر کاری که کمونیستها کرده اند آیات الهی مارکسیسم - لتینسیم را بر شرایط جامعه خود "تطبیق" داده اند. بدین ترتیب با این طرز تفکر جا مدو متحجر که منکر تکامل است با ید با قاطعیتی که تا ینست کمونیستهاست برخورد کرد و این قاطعیت به معنی نشان دادن زشتی و سفاقت آن در همه ابعاد است. سالها پیش هنگام شروع مبارزه مسلحانه، یکی از مبارزین جوان در با زوجی در مقابل سؤال مذهب شما چیست گفته بود: مارکسیسم - لتینسیم. این امر احزاب توده مستمک قرار داد تا همه مبارزین مسلح را تحت عنوان انسانهای بی دانش و متحجر بگوید. امروز ما نه یک مبارز جوان، بلکه یک سازمان مدعی کمونیسیم مدعی همین مسئله شده است. منکر تکامل کمونیسیم است. شریعت الهی و جاوید میا زد و وظیفه من و شما را نیز عبادت - تطبیق - مقرر میکنند

چند ماه پیش طی سلسله مقالاتی به مواضع "پیکار" در ارتباط با تزوسال امپریالیسم مطالبی نوشتیم و قصد داشتیم که به سایر مواضع این سازمان بپردازیم ولی خود را در مضیفه یافتیم. بدین معنی که جستجوی ما برای پی بردن به پایه های تئوریک مواضع ایشان اگر نه بی نتیجه، لاقول کم نتیجه بود. سازمان پیکار هیچ ضرورتی احساس نکرده بود که دلائل موضع خود را فیالمثل درقبال انقلاب ایران روشن کند و پایه های تئوریک سایر مواضع خود را بیان دارد. این نکته نه تنها معرف طرز تفکر رهبری این سازمان بود که انتظار داشت هواداران وی و سایر سازمانهای اپسویزیسیون احکام وی را بطور قاطعی بپذیرند بلکه نشان دهنده سطح عمومی و کیفیت جنبش کمونیستی ایران بود. بهرحال در همان زمان پاره ای از هواداران "پیکار" به ما گفتند که سازمان نظرات خود را بزودی اعلام خواهد نمود. بدین جهت ما بحث خود را موقتا تا انتشار این نظرات متوقف کردیم. انتشار نشریه "تئوریک - سیاسی" شماره ۲ این مضیفه را در مورد چند موضوع تا حدی مرتفع کرد.

نکته دیگری که قبل از ورود در بحث با ید به آن اشاره کنیم، انتقاداتی است که در گذشته از جانب چند تن از خوانندگان به راهائی رسید. این انتقادات مربوط به لحسن مقالات قبل، بخصوص یکی دو شماره اول آن میشد. بنظر این رفقا برخورد ما به پیکار نرسیده است. در این زمینه با ید توضیح دهیم که اولامیان برخورد دوجریان اکادمیک با ید جریان مبارزتهاوت دارد. آقاییان سوئیزی و بتلها پیم میتوانند در کمال فراغت خاطر با یکدیگر مکاتبه و مباحثه کنند و با ادبانه ترین جملات انتقادات خود را بیان دارند اما یک جریان مبارزه وقت، نه فراغت و نه "خونسردی" اکادمیسینها را دارد. برای یک جریان مبارز، زمان، سرعت عمل و صراحت مطرح هستند. هنگامیکه دیده میشود فیالمثل اقدامات سکتاریستی یک سازمان دارد به کل جنبش چپ صدمه میزند و ضمنا این تصور نیز وجود ندارد که بدون افشا کردن ما - هیت سکتاریستی این اقدامات - و از آنجا فشار به رهبری سازمان - این حرکات تعدیل یابد، پرخاشجویی تا اندازه زیادی اجتنابنا پذیر میگردد. از کسی که نسبت به سرنوشت جنبش حساس است و شا هودا آ مدن ضربات غیر ضروری پیاپی به جنبش است، نمیتوان انتظار داشت که بخاطر حفظ رفاقت

پیکار بیشتر مجسم میشود. امید آنکه شا هد تصحیح مٹی پیکار باشیم - هر چند احتمال آن زیا دن نیست - ونه شا هد تلاشی آن: ما هما نظور که در گذشته هم علی رغم اختلافات شدید خود با پیکار گفته ایم، این سازمان را یک سازمان مبارز کمونیستی میدانیم و با آن مقابله بمثل نخواهیم کرد.



پیکار معتقد به دموکراتیک بودن انقلاب ایران است. این مسئله را امروز به یمن نشریه ی تئوریک شماره ۲ آن میتوان ارزیابی کرد و احکام و استدلال آن را مورد با زبانی قرار داد و این کاری است که ما خواهیم کرد ولی بعنوان مقدمه ضروری بی بینیم که یکی از نکاتی را که زمینه ی گرفتاری این رفقا و سایر معتقدین به "انقلاب دموکراتیک" در دام تناقضات بی پایان میشود توضیح دهیم تا برای خواننده روشن شود که گیراسازی کار - یا بهتر بگوئیم یکی از گیرهای آسای کار - در کجاست.

از بروز رویزونیسم خروشچی سالها گذشت تا اختلاف منافع چین و شوروی موجب شد که چین رهبری سیاسی مبارزه علیه شوروی رویزونیستی را بدست گیرد. در بخش اول نقد نظرات رفقای پیکار این نکته را مشروحا و با ذکر تاریخ و نشاندن نشان داده ایم. اما این فاصله ی زمانی چندساله بدو دلیل در جوامعی مانند ایران در نظر گرفته نمیشد. اول بدلیل بی اطلاعی. خفقان آریا مهری به شدتی بود که متاسفانه مارکسیستی و اطلاعات درست در مورد جنبش های مترقی بدست کمتر کسی میرسد و چپ را در حالت بی خبری و توسل به حدس و گمان نگاه میداشت. خوشبختانه این امر، یعنی عملکرد خفقان بر میزان و کیفیت آگاهی، امروز مورد قبول چپ ایران است (چه چپ به تجربه در یافته است که چقدر از قافله عقب بوده است) و دیگر لازم نیست استدلال گذشته ی عده ای را که بر مبنای آنها گویا هر چه خفقان بیشتر بود مردم انقلابی تر میشدند، رد کنیم (گرچه پیکار هنوز چنین میگوید). بهر حال این بی اطلاعی نقش موثری را در حذف این دوران تاخیر چندساله بازی کرد، مسئله ی دوم اما تسامح اجباری یا عاطفی بود. کم نبودند کسانی که به وجود این دوران واقف بودند ولی از آنجا که خود را در مقابل با رویزونیسم ناتوان می یافتند خود را مجبور میدیدند که با نادیده گرفتن و تسامح، این مسئله را فراموش کنند. برای ذهن چپی که بدلیل بی اطلاعی و عدم دسترسی به تجارب جهانی و فقدان حرکت توده ای وسیع هنوز شدکافی نکرده است نیاز به وجود قطب و توسل به آن اجباری است. قطب چین ضروری تشخیص داده میشود. باعث قوت قلب بود، با یدنا رسانی های آن نادیده گرفته میشود. با یدنا ز قصورهای آن گذشت میشود و کذا. بدینگونه بود که طرفداری از چین و بت سازی از اندیشه ما ثوسه دون در کشور

هر نوع ذی روح و ذی شعوری را هم "شبه تروتسکیست"، "کمو- نیست غیر پیکار" و خزعبلاتی شبه آن میخوانند. این طرز تفکر و تلقی را با یدنا ز این جا معریشه کن کرد. ما با اندازه کافی و بیش از حد کافی در این کشور مذهبی داریم، کمونیست مذهب نمی خواهیم.

در هر تحلیل ادواری از وضع جنبش کمونیستی ایران، به موارد متعدد ضرباتی که پیکار به جنبش وارد کرده است بر میخوریم، و تحمل این امر آسان نیست. در همین دو هفته پیش نمایش واضحی از کار "پیکار" را در مسئله تظاهرات اول ماه مه دیدیم و در سرمقاله های رهائی ۷۴ و ۷۵ نشان دادیم که چگونه این سازمان اثر سوء و منفی بر رفقای اقلیت (که خود آماج پذیرش اینگونه تاثیر پذیری را داشته اند) گذاشته و شیوه ی کار خود را تعمیم داده است.

ما با این سازمان بهمان شدتی مبارزه میکنیم که کمونیستهای صدیق با استالین کردند. در مقابل سیل رعب و تهمت و ناسازی رسمی و غیر رسمی این سازمان نیز یک لحظه تردید نمی کنیم، ما نمیخواهیم جلب محبت آنان را بکنیم. نمیخواهیم کوتاه بیاییم. دعوی ما بر سر لحاف ملانیت و آن چند خواننده ی منقذ دل سوز هم نیا یدنا ز ما چنین بخواهند. ما از جرگه ی فریاد های خفه شده ی هزاران و میلیونها کمونیستی هستیم که ده ها سال قربانی استالینتسیم شدند و اکنون اگر نه پایان لا اقل سیر نزولی سریع این انحراف را بشارت میدهند. سازمان پیکار مجبور است که بیاموزد و زیر و رو شود و با متلاشی شود. این پروسه بگمان ما زیاد هم طولانی نخواهد بود. ترور و ارباب همواره در کوتاه مدت موثر بوده است. در این شکی نیست و ما هم با وقوف به این امر تن به مبارزه علیه آن داده ایم. زمانیکه این سازمان دانش آموزان هوادار ما را در جنوب تهران مرعوب میکند و شرط همکاری با سایر نیروها را اخراج هواداران ما از کمیته دانش آموزی که خود با به گزار آن بودند قرار میدهد ما تنها خشمگین نمی شویم. خرسند میشویم که در پی انقلاب اخیر مذهبی ها بقدرت رسیدند تا عرض خود ببرند و نه این نوع کمونیستها تا بروی کمونیسم را. پس از سلسله مقالات گذشته رهائی، مسئولین پیکار با این استدلال پیش آمدند که هواداران سازمان وحدت کمونیستی با یدنا ز کمیته اخراج شوند چون نه سازمان هستند و نه طرفدار وحدت و نه کمونیست. این "استدلال دندان شکن" را البته همه ی هواداران - پیکار نپذیرفتند و بر آن نهادن رفت که ...

بهر حال ما شا هد عدم تکافوی استدلال و شیوه ی کار سنتی پیکار برای اقناع هواداران خود بوده ایم و این مسئله را بفال نیک میگیریم و مطمئن هستیم که آدامه ی کار پیکار بصورتی که در گذشته بود، در آینده میسر نخواهد بود. این یک پیش بینی است که اگر در کنارسا بر پیش بینی های ما در باره ی سازمانهای دیگر در نظر گرفته شود اعتبار آن برای

## پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

مشابه ایران سرعت رواج یافت. چپ ایران بکناره ما شو-  
 شست شد. این دوران را غالباً باید داریم. دهها گروه مجزا  
 از هم در درک فیوضات اندیشه ما نوتسه دون با هم رقابت  
 میکردند. هرکس مدعی بود این اندیشه را بهتر از دیگران  
 فهمیده است والی آخر. از طرف دیگر، "اندیشه" نیز خصوصاً  
 داشت که به رواج آن کمک میکرد. آسان بود. به "عقل سلیم"  
 نزدیک بود. میگفت همه با هم علیه دشمن باید متحد شوند.  
 هیچ تضادی نیست که آنتاگونیستی باشد. حتی تضاد دپرولتاریا  
 و بورژوازی هم به شرط حسن نیت از بین میرود. طبقه‌ی  
 سرمایه دار را اگر با کارگران دشمنی نکنند نباید مورد اذیت  
 و آزار قرار داد. و خلاصه تمام تعالیم ابراهیم نامحمد  
 رابزبان "مارکسیستی" عام فهم بیان میکرد.

توده‌ای شدن مبارزه علیه رژیم شاه، جنبش انقلابی  
 و "باز شدن فضای تنفس" مانند اشعه‌ی تند آفتاب برفها  
 را آب کرد. در یک چشم بهم زدن ما نوتسیم چنان فرار  
 کرد که مناسب است با ذره بین به جستجوی آن پرداخت. "مارکسیسم  
 - لنینیسم عصر ما" آب شد و بزمین رفت. و یا نرفت؟  
 هیچ چیز از بین نماند مگر آنکه جای آن را چیزی بگیرد.  
 خلا تنها در تصور وجود دارد. ما نوتسیم نمیتوانست با این  
 سرعتی که به نظر میرسد از بین رفته باشد چیزی که باسد  
 جای آن می‌آمد. مارکسیسم - با این سرعت قابل حصول نبود.  
 مارکسیسم برخلاف ما نوتسیم سهل و ساده و از روی چند صفحه  
 نوشته‌ی مطابق "عقل سلیم" بدست نمی‌آید. کوشش و تقصلا  
 و از آن مهمتر با زبودن تفکر و اندیشه و مذهبی نبودن و مذهبی  
 نیندیشیدن می‌خواهد. بدین جهت است که می‌بینیم ما شو-  
 نسیم ظاهراً فرار کرده، فرار نکرده بود. مخفی شده بود  
 و تنها نقاب مارکسیستی بصورت زده بود. هنگامیکه پوست  
 الگوی بیکاری را کمی با ناخن بخراشیم، ما نوتسیم شرمگین  
 رازیر آن خواهیم دید.

ما در شماره‌های پیش نشان دادیم که چگونه ما نوتیستها  
 و منجمله بیکار چنین وانمود میکردند که همزمان با بارز شدن  
 رویزونیسم خروشچی، چین پرچم مبارزه‌ی ایدئولوژیک  
 (؟) علیه آنرا بدست گرفت ولی اینها هرگز ملاحظه نمیدانستند  
 که قدرت چندین ساله را توضیح دهند. و ایفا نشان دادیم که  
 اکنون هم باز همه‌ی مماثباته مرگ ما نوتسیم متسبب میکنند  
 و لازم به توضیح نمی‌بینند که چرا "مرگ ما شو" قبل از مرگ  
 ما نوتسیم اتفاق افتاد. و آنهم چندین سال قبل از آن. این تلاش  
 مریدوار درجا بجا کردن چند سال از سروتیک قضیه نشان آنست  
 که رفقا هنوز خیال میکنند در همان عصر خفقان آریا مه‌ری  
 زندگی میکنند و میتوان با بندبازی هواداران عزیز را سرگرم  
 نگاه داشت. اما یکاش این بندبازی فقط در مورد شخصیت‌ها  
 و تاریخ تولدها و وفات‌های صوری و حقیقی بکار گرفته میشود.  
 ایراد بزرگ اینجاست که همین بندبازی در مورد ما هم  
 و مقولات نیز بخدمت گرفته میشوند. به این موضوع توجه  
 کنید: سازمان "بیکار" سالها سخن از بورژوازی ملی ایران

میگفت و متکرین محاسن این وجود مقدس را تروتسکیست  
 و شبه تروتسکیست و... میخوانند و از آنجا که ما تنها جریانسی  
 بودیم که از سالها پیش پته‌ی این اما مزاده نامقدس "ملی"  
 را بر آب ریخته و مملویش کرده بودیم این عنایت خاص بیکار  
 بطور خاص شامل حال ما میشد. اما انقلاب ایران کار خود  
 را کرد. "قشراکم کمبرادور" فرار کرد ولی از "قشرا  
 مغلوب ملی" خبری نشد. رفقا - و نه تنها ایشان بلکه همه‌ی  
 ما نوتیستها - چراغ بدست بدنبال بورژوازی ملی برآه  
 افتادند. ابتدا این وجود را در کابینه ملی آقای بازرگان  
 جستجو کردند و یافتند. اما بتدریج متوجه شدند که این  
 بورژوازی ملی نه تنها سراسر کاری با طبقه‌ی کارگر ندارد (۱).  
 و اساساً به دیکتاتوری چهار طبقه و جمهوری خلق اعتنائی ندارد  
 بلکه اساساً ملی هم نیست. رفقا دیدند "چهار طبقه" با هم  
 انقلاب کرده‌اند ولی "رهبران" یکی از طبقات - طبقه‌ی  
 کارگر - بود و نبودشان برای کسی فرقی نکرده است. پس  
 این ملی‌های غیر ملی را چه میشود کرد. چگونه میتوان زیر آب  
 آنها را زد بدون اینکه به اساس سازمان ایدئولوژیک -  
 ما نوتسیم - خلل وارد آید. چگونه میتوان چهار ستون کرسی  
 را سه ستون کرد و هنوز با اطمینان روی صندلی نشست؟ با هر  
 دشواری این کار باید بشود چون "بورژوازی ملی" بنابر  
 آنتاگونیسم خود با طبقه‌ی کارگر اصرار غریبی میورزد. در  
 اینجا یکی از هم مسلکان ما نوتیست قدم پیش گذاشت و گفت  
 بورژوازی ملی اسطوره است. البته کشف بدیعی نبود ولی  
 از آنجا که از طرف یک جریان هوادار ما نوتسیم - و نه بیکار  
 بعنوان یک مفر (البته بدون ذکر ماخذ) قبول کرد. وینا  
 نکرد؟ هر دو شق صادق است. بورژوازی ملی اسطوره شد.  
 از آن مهمتر شاه پریان شد. یعنی هم بود و هم نبود. بطور  
 رسمی نبود. ولی هر جا که مسائل ایدئولوژیک - ما نوتسیم -  
 وجود آنرا برای تکمیل سیستم جاودانی خود لازم داشت ظاهر  
 میشد. منتها البته با سم جعلی. بورژوازی لیبرال!

بگذارید در اینجا از خود رفقای بیکار کمک بگیریم.  
 فقط مقدمات متذکر میشویم که ما در این بخش از نوشته  
 اصطلاحات و الفاظ مختلف مانند لفظ انقلابی و ارتجاعی  
 و... را از همان زاویه‌ای که بیکار بحث میکند (اگر  
 بشود به آن اسم زاویه داد، چون داثما تفسیر میکند)  
 مورد توجه قرار میدهم. نظر خود ما و زاویه‌ی نگرش ما  
 اساساً متفاوت است و پس از نشان دادن درهم گویی  
 بیکار به آن خواهیم پرداخت. بهر حال بیکار میگوید:

"این بورژوازی امیرالیستی و بورژوازی کمبرادور  
 وابسته به آن ((ونه لیبرالها)) است که ارتجاع  
 تاریخی است". (ضمیمه بیکار ۳۴)

و ایضا  
 ... نمیتوان به چنین نتیجه‌گیری غلطی (۱) رسید  
 که چنانچه تحت شرایط مساعدی یک نیروی خلقی

(( با توجه کنید: بخلاف قبلی، سرگون ساخت ))

(بیکار ۲۶)

اگر این مائوئیسم تمام عبارتیست بیکار حق دارد بخود بیالسد. از این به بعد از بیکار می آموزیم که فقط کهنه - پرستان مرتجع هستند. آنها که طرفدار " مناسبات تولیدی نو " هستند حداقل فرزند انقلابی هستند. ارتجاعی نیستند. رفقای بیکار! آری ما به ارتجاعی بوده یا نه؟ سلطنتان قاپوس ارتجاعی است یا نه؟ آیا شما فقط میخواهستید آریا مهر را " خنثی و منفرد " کنید یا اینکه چنانچه سابقه ی رفقای ما سابقه تر شما نشان میدهد قدم سرگونی او را داشتید؟ این داستان غیر ارتجاعی طرفدار مناسبات سرمایه داری (رشدنیروهای مولده) چه چیزی را ثابت میکند جز تناقض ادعای شما با واقعیت شما. جز سردرگم کردن " غیرشسه تروتسکیستها ". حق دارید؟ یک چیز در این روال ثابت میشود و اینکه شما هنوز نسبت به بخش هایی از بورژوازی (ملسی؟) توهم دارید. شما میخواهید و نمیتوانید کل بورژوازی را ارتجاعی و ضد خلقی بنا کنید. چون هنوز در توهم دیگنا توری چهار طبقه هستید. از خود قانون در میآوردید که طرفداران پرشد نیروهای مولده ارتجاعی نیستند. این سؤال را بروی خود باز میکنید که مگر شاه طرفدار رشدنیروی مولده نبود. درمی مانید. توسل به " رشدنیروهای مولده " و توضیح مسائل توسط آن شرط و شروطی دارد که شما به آن مسلط نیستید و بزودی به دام اکونومیسم ( اگر بشود متناقض کوئی را اکونومیسم خوانند - عمده کردن اکونومیستی " رشدنیروها مولده ") گرفتار می آید. بهر حال به نظر میرسد که در ادامه ی منطق " لانه کردن " مورد توجه رفقای بیکار، یک " نیمه شیه تروتسکیست " در سازمان آنها لانه کرده و " بخشا " کار خود را کرده است. باین نقل قول توجه کنید:

" علیرغم آنکه ما بین جناحهای مختلف این هیئت حاکمه، جناح خرده بورژوازی مرفه سنتی، بورژوازی لیبرال ( که بخشا مرتجع شده ) و بخش غیر بوروکرات کمپرادورها ی سابق اختلافاتی وجود دارد ولی این اختلافات در کا در هیئت حاکمه و در چهار چوب سیاست عمومی حاکم بر آنست ". (ضمیمه بیکار ۲۴)

کاش میشد فهمید از این تزهای " عنداللزومی " کذا میسک حقیقتا مربوط به بیکار است و کذا مربوط به " لانه کنندگان " بهر حال " بورژوازی لیبرال بخشا (نیمه؟) مرتجع شده بخشا نیمه گامی به پیش است. رفقا میدانید یکی از اشکالات اساسی کار شما چیست؟ در اینست که شما هنوز در تاریخ و تحت بیانش تک خطی از آن بسر میبرید. خیال میکنید در این عصر فقط مناسبات برده داری و فئودالسی کهنه است. این امر را درک نکرده اید که عصر سوسیالیسم است و هر وهمه ی مناسبات تولیدی دیگر کهنه

(( بعد نشان میدهم که بنظر بیکار یعنی بورژوازی لیبرال خرده بورژوازی )) به حاکمیت رسیدن نیرو و نمیتواند تحت شرایط معین و تا حدود معین هم از لحاظ ذهنی ... و هم از لحاظ عینی (رشدنیروهای مولده مستقل از سیم امیربالیستی) اقدامات ترقی - خواهانه انجام دهد". (ضمیمه بیکار ۲۴)

ابدا !! هر کس میگوید بورژوازی (لیبرال) نمیتواند از لحاظ ذهنی و عینی "مستقل از سیم امیربالیستی" باشد و اقدامات " ترقی خواهانه ای " انجام دهد، نتیجه گیری غلط کرده است! ملاحظه میکنید که شاه پریان " لیبرال " چقدر ملی و ترقی خواه میتواند باشد؟! اما برای اینکه ببینیم این " نیروی خلقی " چرا خلقی است بنساز بهتر است از " بیکار " کمک بگیریم:

"گرایش چپ شبه تروتسکیستی که درهما هنگی بایک خط سیاسی راست اکونومیستی عمل میکرد و لا بور - ژوازی لیبرال را که نیروئی ضد انقلابی بود ارتجاعی خواند. ((ذنب لایغفر)) و تا مغز استخوان مستقیم و غیر مستقیم وابسته به امپریالیسم میسرمدویا ارزیابی ضد خلقی (( باز هم گناه نابخشودنی)) از آن، آنرا جز، هیئت حاکمه بشمار آورده و ناچار از طرح شعار نا بودی فیزیکی ((؟!)) آن بود". (بیکار ۲۶ زیرگامهای ضد انقلاب)

بنابراین هر کس گفت بورژوازی لیبرال ضد خلقی و ارتجاعی است گرایش چپ شبه تروتسکیستی خود را ثابت کرده است چرا شما بدین گفت؟ چون:

"ارتجاع با ضد خلق عبارت از آن نیروی طبقاتی است که در مرحله انقلاب (دموکراتیک یا سوسیالیستی) به لحاظ موقعیت عینی اش در ساختار اقتصادی اجتماعی مدافع مناسبات کهنه بوده و مانع رشدنیروهای مولده است حال آنکه ضد انقلاب شامل آن نیروهای طبقاتی نیز هست که در زمان اعتلا انقلابی مانع رشدنیروهای انقلاب و تحولی انقلابی است. ارتجاع ضد انقلاب هم هست ولی نیروی ضد انقلابی لزوماً ارتجاعی نیست. ارتجاع نماینده ی سیاسی مناسبات کهنه است و سرگونی آن هدف استراتژیک انقلاب است، حال آنکه نیروی طبقاتی که تحت شرایط مشخص بلحاظ پراتیک و موضعگیری در مبارزه طبقاتی برای نابودی انقلاب از گریز منحرف کردن و بسازش کشاندن آن تلاش میکند ضد انقلابی بوده (( توجه کنید ارتجاعی نیست چون ارتجاعی نماینده مناسبات کهنه است )) و باید برای تحقق هدف استراتژیک مرحله انقلاب نشور - بیهای ضد انقلابی آنرا خنثی کرده و او را منفرد ساخت

## اتحاد کارگران ، ناقوس مرگ سرمایه داری است



و ارتجاعی هستند. و این شامل سرمایه داری نیز هست. و بنا بر این همه طرفداران همه مناسبات تولیدی غیر سوسیالیستی ارتجاعی هستند. امروز سرمایه داری دیگر نظامی انقلابی نیست. نظامی تاریخاً منسوخ است. ارتجاعی است. ما سالها پیش این مخلصی ثئوریک امروزی شمارا پیش بینی کرده بودیم و میدانستیم که نفی موری یک مسئله، رد تجربی یک مقوله، بدون نفی ایدئولوژیک آن چقدر میتواند مصیبت بار باشد. بگذارید این چندسطر را با هم بخوانیم:

"... کمک پرولتاریای جهانی بجز انجام انقلاب جهانی چه معنایی دارد. یک مثال میزنیم. جامعهی ظفار بسیار بسیار عقب مانده است. بسیاری از انسانهای آن جامعه در مرحلهی جمع آوری غذا و صید ماهی (ماقبل شبانی) بسر میبرد. کشاورزی هنوز کشف نشده است. معهدا جامعه یک دست نیست. بخاطر وجود امکانات کسار در کشورهای محاور، بعضی از ظفاریها مجبور به مهاجرت شدند. در جوامع دیگری زندگی کردند. مناسبات دیگری را دیدند. بعضی این مهاجرین موفق به کسب معرفت و آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک شدند. چندین نفر از کسانی که در کویت و بحرین کار میکردند آگاهی کمونیستی مناسبی به دست آوردند. اینها هنگام مراجعت به موطن خود یا باید به نقل تروتسکی از گفتهی ولماردر ارتباط با کموناردهای ۱۸۷۱، "بجای (( کوش)) جهت دست گرفتن قدرت ... بخواب میرفتند" و منتظر رشد نیروهای مولده، چند هزار سالی صبر میکردند. یا به نیروهای سلطان تیمور و سپس قاپوس می پیوستند، و یا نه! کوش میکردند که قدرت سیاسی (دولت) را از دست تیمور عصر حجری بیرون آورند و کمک به ایجاد روابط جدیدی کنند. اینان یا باید منتظر میماندند که استعمارگران انگلیسی برایشان کارخانه بسازند و با بر عکس خود باید زمینه را برای این کار فراهم میکردند. بعبارت درخشان مارکس با باید مفسر جامعه باقی میماندند و با آنرا تغییر میدادند..."

( انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک )  
بنا بر این مشاهده میکنید رفقا! که با بد از بینش تک خطی تاریخ دست بکشید و خیال نکنید چون مناسبات سرمایه داری پس از فساد الیم آمده بنا بر این امروزه هم هر جا واقع شود مترقی است. و با زباید از هرگونه توهم نسبت به تک نیروی اجتماعی - سرمایه داری - بیرون بیایدید و برای آن علاوه بر نفی بینش تک خطی، بینش فلسفی ضد مارکسیستی " خنثی کردن و منفرد ساختن " سرمایه داران

و گرگ و میش را در کنار هم قرار دادن و آنتاگونیستی ندیدن تفاذاتان - رانیز نفی کنید. شما ممکن نیست این بینش و این فلسفه - استالینسیم و ماثوسیم - را رد نکرده بتوا - نید از شر تناقضهای دائمی رها شوید. بیائید به صدای بلند بگوئید که سرمایه داران و همه سرمایه داران - ارتجاعی هستند. با بد آنها را نابود کرد ( و نه آنطور مبتذل که گویا منظور " شبه تروتسکیستها " نابودی فیزیکی آنها است. آیا قیاس به نفس کرده اید؟ و یا غریزه استالینستی شما نابودی را فقط بصورت فیزیکی می بیند؟ مگر ما بیزمانند شما که در گذشته میخواستید " خرده بورژوازی را نابود کنید " به " شیوه های احیا فیزیکی " معتقدیم!؟) با بد آنها را مبتا به یک طبقه نابود کرد. " خنثی " نکرد. آنها در مقابل انقلاب خنثی نمیشوند! بیائید به صدای بلند بگوئید که اعتقاد به ارتجاعی بودن همه سرمایه داران اعتقادی صحیح است. بیائید اعلان کنید که اگر ثئوری نتوانست شما را در گذشته نجات دهد لاقل تجربهی ملموس زمینی بعد از انقلاب شما نشان داده است که آنچه میگفتید به خطا بوده. ماثوسیتی بوده، مارکسیستی نبوده است. بیائید همراه با ما بگوئید سرمایه داری مبتا به یک نظام نابود یا بدگردد. و ایستاده و غیر وابسته، ملی و غیر ملی، لیبرال و فاشیست و همه جناحهای آن.

شما با اینجا رسیده اید که فهمیدید نفی بورژوازی ملی امری صحیح است. این یک قدم مثبت است اما هنوز تا نفی پایه های ایدئولوژیک مواضع گذشته خود راه دراز و دشواری در پیش دارید. ولی شما مجبورید که این راه را طی کنید. شما مجبورید که از تخطئه کسانی که قبل از شما این مسائل را میدیدند دست بردارید. هواداران شما، و واقعیات سخت زمینی شما را مجبور خواهد کرد، و گرنه سرنوشت کسانی که واقعیات را نبینند در انتظار شماست. ولی نه بطور فیزیکی!

با این نوشته خود دوباره نگاه بیندازید:  
"... هر نوع آزادی و لیبرالیسم، ادامه سلطه امپریالیسم و حیات سیستم سرمایه داری و ایسترا... تهدید می نماید" (بیکار ۴۲ تاکیدازماست)  
حال قضاوت کنید که آیا بهترین لیبرالها با این فضا حس میتوانستند از عظمت لیبرالیسم تجلیل کنند؟ پس زنده باد لیبرالیسم!

ادامه دارد

## توضیح

مقالات بی امضاء نشریهی رهاگی منعکس کنندهی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معهدا میتوانند در پاره ای از جزئیات مطابق نظر همه ی امضاء آن نباشد.

# ایرلند

## مبارزه برای حق تعیین سرنوشت

س. طهوری

پلیس و درزیرباران با طوم و لگدما مورین قانون از هم باشد.

البتّه با بداعیان کرد که ریشه های بحران کنونی به دورانی بسیار پیش از اکتبر ۶۸ بر میگردد. در حقیقت مبارزه مردم ایرلند برای رهاگی از زیر سلطه ی بریتانیا از چند صد سال قبل به اسطرف اوج گرفت. روز دوشنبه ی عبیدیا (مشهوی به دوشنبه ی استر) ۱۹۱۶ یک گروه از جمهوریخواهان در دویلین دست به قیام کردند و با قوای دولتی به زد و خورد پرداختند. این قیام که به قیام استر معروف شد در عرض یک هفته با خشونت تمام توسط سربازان انگلیسی سرکوب گردید و صدها نفر مجروح و زندانی شدند و تعدادی از رهبران آن، نیز اعدام شدند. از آن پس عبیدیا که در ایرلند

همواره بصورت یک واقعه ی سیاسی و با یاد دهره سپه های بشروان جذب استقلال طلبانه برگزار گردیده است و همه ساله با فرا رسیدن عبیدیا که مبارزات جمهوریخواه و تسبب سیاسی مردم به اوج خود میرسد. این مبارزات با لاکسره در سال ۱۹۲۲ با یک پیروزی نا تمام قدم به مرحله تازه ای نهاد. در این سال بهت و شش استان از سی و دو استان جزیره ایرلند استقلال خود را از امپراطوری بریتانیا کسب کردند و بدین ترتیب جمهوری ایرلند (در جنوب) با به عرصه وجود گذاشت. رژیم سرما به داری موفق شد با دامنه ی زدن به اختلافات مذهبی و با استغاده از حمایت اهالی پروتستان مذهب استر (که در حقیقت فرزندان مهاجرینی هستند که در ابتدا در قرن هجدهم از اسکاتلند و سایر نقاط انگلستان به ایرلند کوچ داده شدند) که عمدتاً به علت موقعیت ممتاز تر اجتماعی (که حتی به معنی ممتاز تر و رفاه تر بودن وضع زندگی کارگران پروتستان از کارگران کاتولیک است) شدیدا کارگران ابقای وحدت با انگلستان هستند از استقلال کامل ایرلند جلوگیری کند. جریان به این صورت بود که دولت بریتانیا با برگزاری یک فرآیند کذاشی در شش استان شمالی و با کمک سازمانهای افراطی و پروتستان دست راستی به سها نه اکثریت پروتستان جمعیت در این شش استان، ایرلند شمالی را همچنان در زیر یوغ خود نگه داشت. در عین حال بریتانیا موفق شد با سیردن قدرت به ناسیونالیستها در جمهوری ایرلند در واقع سلطه سرما به داری را در این جزیره ستاد و م بخشید.



پیرو حال در پی نظا هرات اکتبر ۱۹۶۸ وادامه ی اعتراضات پراکنده دولت بریتانیا با استغاده از این "فرصت مغتنم" به تدریج که بجای رها کردن امور بدست مرتجعین محلی و هواداران دولت مرکزی، کنترل اوضاع را مستقیماً بدست گیرد. بدین ترتیب در سال ۱۹۶۹ ارتش خود را بمنظور سرکوب جنبش جمهوریخواه ایرلند به این سرزمین کسب داشت و بیش از بیست هزار سرباز انگلیسی وارد شش استان شمالی شدند و خبا با نهایی بلغاست و دری به اشغال سربازان و کوه ماندوهای فدشورشی درآمد.

سناریوئی که در آن زمان در مورد این اشغال نظامی طرح شد با این صورت بود که چون دو جا معله ی کاتولیک و پروتستان ایرلند شمالی بی آنطور که اهل محلیها میگویند Ulster استر در جنگ و ستیزند و عده زیادی در معرض چند ماه کشته و مجروح شده اند، لذا قوای دولتی به منظور حفظ آرامش و برای محافظت از جان اهالی مجبور به مداخله شده است. البته این سناریو تواتر نیست برای مدتی خوراکی تبلیغاتی جهت واثق ارتباط جمعی بریتانیا فرا هم کنند.

سیاستی شده اند که امپراطوری بریتانیا با استعمار ایرلند آغاز کرد و با استقلال کامل این سرزمین برای همیشه با این خواهی یافت. ایرلند که اولین و قدیمی ترین مستعمره بریتانیا بوده است. امروزه بصورت شیشه ی عمر این دنیوی استعمار درآمده است. حضور امیریا لیس بریتانیا در ایرلند بیش از آنچه بسیاری فکر میکنند برای سرما به داران لندن بشن. جنبه حیاتی دارد. البته اشتهای استاگرفمان کنیم اهمیت ادامه ی اشغال ایرلند برای بریتانیا فقط از نقطه نظر اقتصادی مطرح است، چه علاوه بر منافع اقتصادی در ایرلند شمالی منافع سیاسی و استراتژیکی بریتانیا است که علیرغم مخالفتهای امیریا لیس امریکا و سایر قدرتهای سرما به داری غرب، این کشور را هم چنان در شمال ایرلند نگاه میدارد.

با توجه به ساختار اقتصادی - اجتماعی ایالات شمالی ایرلند و قدرتی این سرزمین در قیاس با جنوب انگلستان و از آنجا که در واقع ایرلند شمالی به مانند ویار و جنوبی اسکاتلند و جورجمان و آبادی مناطق مرکزی و جنوبی انگلستان را میکنند، که مناطق اصلی انباشت ویا زده های سرما به های بورژوازی بریتانیا است - جریان سیاستی در این سرزمینها بشدت قطب بندی شده است و در کنار جریان دست راستی افراطی که بصورت با زووجا سوس دولت مرکزی عمل میکنند، بسیاری از مردم سیاسی شده و فعالانها از اشغال را دیدگاه مبارزه حمایت میکنند. بدین ترتیب یک جنبش آزاد بخش با استقلال طلب میتوانند با لقه خطر بسیار جدی برای سراسر جزیره بریتانیا و ایرلند بحساب آید. وهم از اینروست که به غیر از محافظه کاران حتی لیبرالهای انگلیسی که با شور و علاقه از "حقوق دموکراتیک مردم ما و راجهار" سخن میرانند و دست به ایجاد سازمانها و تشکیلات بشردوستانه در نقاط مختلف جهان زده وار "نقض حقوق بشر" در اقصی نقاط دنیا شاکتی و گله مندند، هنگامیکه سخن برینقض حقوق اساسی مردم ایرلند است و صحبت بر سر شکنجه و آزار زندانیان سیاسی ایرلند است، ترجیح میدهند که سرعت موضوع بحث عوض شود. "دمکراسی بریتانیا شئی" در قبال مسالده ایرلند و کوراست. سازمان عفوبیسن - المللی که از زندانیان سیاسی و شکنجه وایدات آنها در شوروی و آمریکا لاتین و اروپای شرقی و کشورهای خارج از "دنیای آزاد" داد سخن بر میدهد در مورد زندانیان سیاسی ایرلند و دستجات شبه نظامی تروریستی که بعنوان "افراطیهای پروتستان" از آنها یاد میشود، دچار نیان و فراموشی شده است. در یک کلام امیریا لیس انگلیس در ایرلند و جنبش جمهوریخواه آن پتانسیل یک کوبای جدید را میبیند که درهما بگیرد در حال تولد است.

## پیشینه تاریخی

برای بررسی تاریخی بحران جاری در ایرلند شمالی پنجم اکتبر ۱۹۶۸ نقطه ی شروع خوبی است. در این روز اولین نظا هرات حقوق مدنی در شهر دری Derry بوقوع پیوست. امروزه شاید کمتر کسی را بتوان در ایرلند شمالی یافت که ادعای شرکت در این نظا هرات را نداشته باشد و این واقعیت اینست که این راهپیمائی نظا هرات کوچکی بود که در حدود چهار صد نفر در آن شرکت داشتند و اکثر آنز جوانان ۱۵ تا ۱۸ ساله محلات کاکری یا کاساید Bogside و کرگن Cregan در دری بودند. این نظا هرات که بصورت نقطه عطفی در مبارزات نوین مردم ایرلند شمالی درآمدیا محاصره

لیکن بسیاری از خود انگلیسیها نیز میدانند که باعث اصلی آسودن و ترور، در واقع ما مورین پلیس مخفی بریتانیا - سا و گروههای دست نشاندهی پروتستان و مزدوران اس. ا. اس (۱) که با بمب گذاری و ترور و آدم ریائی جوار غاب و آتش - بوب را دامن میزدند که با لطمه با عکس العمل هائی از جانب جمهوریخواهان روبرو میسند. بهر رو از آن تاریخ تا کنون خاک ایرلند شمالی در اشغال نظامی بریتانیا قرار گرفت. متعاقب ورود سربازان انگلیسی شهر و خوشونت در ایرلند شمالی بصورت یک بدبدهی اجتماعی در آمدن سبلی را با فرهنگ خاص خود بروراند. روابط بین دو جامعه کاتولیک - پروتستان هم با لامل رویه و خامت گذاردن خانواده های بسیاری مجبور به ترک خانه های خود و سکونت در محله های هم - بسککان خود شدند. در این میان خانواده های بسیاری قربانی آتش سوزی و بمب و ترورهای کور شدند. در کنار این خونریزیها، کودکان و نوجوانان به طرق مختلف به مقابله و مبارزه با قوای نظامی پرداختند. گاه در دسته های چند نفره بر سر راه افراد خود روهائی سربازان کسب کرده و آنان را با بمبهای اسدی و گزگنشل مولوتف مورد حمله قرار میدادند و گاه اتفاق منافقان دکه کودکی به سربازی بجای آب اسید میخوراند. در سالهای نخست اشغال نظامی عده زیادی سربازان این طریق کشته و ستمدون شدند.

با اواخر در روبرو یکشنبه ی عید پاک سال ۱۹۷۲ در یکی از محلات کاتولیک نشین دری بنام راسویل (Rossville Flats) پارتمانیهای راسویل) پلیس بروی جوانان نظا هر کسند آتش کشود و ۱۳ جوان جمهوریخواه را به خاک و خون کشید. این روز که به یکشنبه ی خونین معروف شد - نطقه عطف جدیدی شد برای تداوم مبارزات مردم ایرلند. با دوازه ای این روز همه ساله محملی است برای سربازی عظیم - ترین نظا هرات همسنگی با مبارزات جمهوریخواه - که در سراسر بریتانیا خیا با نهائی بلغاست و در ایرلند و یکشنبه ی خونین شا هزد و خورد هائی حش پلیس با مردم نظا هر کسند شده است. بدین ترتیب مجریان "نظم و قانون" که برای "حفظ آرامش" به ایرلند شمالی ریختند امروز به یکی از علل عمده ی بحران مبدل شده اند و خروج آنان از خاک ایرلند یکی از اساسی ترین خواسته های جنبش جمهوریخواه ایرلند را تشکیل میدهد. جنبش اخراج سربازان (۲) از ایرلند توانسته

است بخش وسیعی از افکار عمومی بریتانیا و ایرلند و حتی محافل لیبرال انگلیسی را بیرامون ایرلند شمالی سیسج کند و یکی از جزیه های مهم تبلیغاتی و همبستگی با جنبش جمهوریخواه ایرلند در دهه ی ۷۰ در سطح افکار عمومی بین المللی بشمار میرفت.

### اوضاع کنونی

مالهای دهه ی ۷۰ مخصوصا اواسط دهه ی ۷۰ اوج دوران مبارزه ی ارتش جمهوریخواه ایرلند (۳) را شا هذندود. لیکن بواسطه عدم انجام ایدئولوژیک آن جریان و رهبری خرد - بورژوازی آن و همچنین کاربرد تاکتیکیهای بعثانادرسنه ا.ج. ۱ به نفی و گسترش مبارزات توده ای اهمیت میداد. در دوران اوج مبارزات چریکی شهری در آلمان و ایتالیا و اسپانیا که اکثرابه عملیات گروگانگیری و تبلیغات مسلحان محدود میسند. ا.ج. ۱ نیز در فاصله های ۷۳ تا ۷۶ دست به یک سری آکسیونهای گسترده ی مسلحانه زد. لیکن به عوض هدفگیری ارکانهای سرکوب بورژوازی و عناصر پلیس مخفی و مزدوران حکومتی بخشی از عملیات ا.ج. ۱ به بمب گذاری در اماکن عمومی در خود انگلستان صرف - نشد. لازم به توضیح است که پلیس مخفی خود گا هی دست به بمب گذاری در اماکن عمومی میزد. لیکن گرچه تشکیلات این برای نیروهای سیاسی کار دشواری نبود، ولی برای مردم عادی مشکل بود. در هر صورت به تدریج با تغییر جو سیاسی اروپا و فروکش کردن مبارزات چریکی شهری اشکال دموکراتیک مبارزه

از اهمیت بیشتری برخوردار شد، چه این نوع مبارزات برخلاف نوع قبلی میتوانست حتی محافل لیبرالی بورژوازی را هم به دفاع از بخش بسیار محدودی از خواسته های جمهوریخواهان وادار سازد.

در او خرده ی ۷۰ مساله ی حقوق زندانیان سیاسی ایرلندی در زندانهای انگلیسی کم کم در سطح افکار عمومی مردم ایرلند بصورت یک مسئله ی زنده و با اهمیت مطرح شد. به موازات رشد هفتی ساله، بخشی از مختلف جنبش جمهوریخواه نیز این مساله را در دستور کار عا جل خود قرار دادند. شعار "حقوق اسرای جنگی برای زندانیان ایرلند" در کنار شعار "سربازان انگلیسی از ایرلند خارج شوند" مطرح شد و کم کم آثار تحت الشعاع قرار داد. اکنون دیگر ا.ج. ۱ نیز قسمت اعظم انرژی خود را مصروف فعالیتهای تبلیغی در سطح بین المللی می نماید. در ادامه ی همین فعالیتها، زندانیان سیاسی ایرلندی در زندانهای موسوم به بلوک H (شکل ساختمان مثل H است) در زندان میز ( Maze) از پوشیدن لباس زندان و کار اجباری در زندان خود داری کردند. آنان اظهار میگردند که حقوق زندانیان سیاسی باستانی از جانب یسکاران و تئوپیکاران جدا شده و حقوق آنان با عنوان اسرای جنگی بر سمیت شناخته شود. این اعتراضات تا چندی پیش نیز همچنان متنا و با ادا مده است و به "اعتراضات با بنو" یا (Blanket Protests) معروف است چرا که زندانیان در سرمای زندان تنها با بپوشیدن بدوریدن برهنه خود گذران میگردند، مقامات زندان از دادن لباسهای شخصی زندانیان با آنها و بر سمیت شناختن سایر خواسته های آنان امتناع میگردند. اعتصاب و اعتراضات بلوک H توانست بطور غیر منتظره ای مساله ی زندانیان سیاسی و حضور غیر قانونی بریتانیا در ایرلند را در افکار عمومی مطرح سازد. از طرف دیگر با روی کار آمدن چارلز هوف - سی نخست وزیرنا سوبالست ایرلند که هوا دار وحدت دوا ایرلند است بجای جک لینچ لیبرال در جمهوری ایرلند دولت بریتانیا مجبور شده است که با رها یوی در مورد مساله ی الحاق استانهای شمالی به جمهوری ایرلند بر سر میز مذاکره بنشیند. یکی از محور ی ترین شعارهای انتخاباتی هوفی "کوشش بیادانه برای وحدت مجدد دوا ایرلند" بود. مجموع اوضاع سیاسی ایرلند نیروهای رادیکال جمهوریخواه را به پیگیری مبارزات دمکراتیک فعلی ترغیب و تشویق میکند. در تعقیب این مشی هنگا میکه در ماه مارس گذشته نما یند یا رلمانا ز استان تیمرون در گذشت با بی سنند (۴) از طرف جمهوریخواهان کاندیدای انتخابات میان دوره ای شد تا در مقابل یک پروتستان افراطی در انتخابات شرکت کند. پیروزی غیر منتظره سنند که با اختلاف کمی بر رقیبش پیروز گردید و همچنین مصادف شدن انتخابات با ایام عید پاک، مجموعا شرایطی را فراهم آورد که با ادا مده اعتصاب غذا با بی سنند به شخصیت روزیدل شود. حقوق مردم ایرلند در وسیعترین سطح در جهان مطرح شد و ا.ج. ۱ نیز موفق شد بدینوسیله خواسته های زندانیان را بگوش همگان برساند و خود را بعنوان سخنگوی جمهوریخواهان ایرلند تثبیت کند. پنج خواسته ی اساسی که سنند و چهار نفر دیگر در قبال اعتصاب غذای خود مطرح نموده اند عبارتند از: ۱- حق پوشیدن لباس شخصی بجای لباس زندان ۲- معافیت از کار اجباری در زندان ۳- آزادی معاشرت برای زندانیان جمهوریخواه در داخل زندان "میز" ۴- ملاقاتها و نامه های بیشتری از خارج زندان ۵- حذف جرائم ناشم از اعتصابات و اعتراضات. این خواسته ها که در واقع بسط شعارهای حقوق زندانیان و اسپر جنگی است، طوری مطرح شده اند که برای وسیعترین افکار عمومی بین المللی قابل درک و ملموس باشند. بهر رو مبارزات کنونی مردم ایرلند میروند تا ابعا جدیدی گرفته و افاق نوینی را در برابر این مبارزات بگشاید.

### از ایرلند تا کردستان

## مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

ارتش جمهوریخواه ایرلند (آی. آر. آی) را بعنوان شاخه‌ی نظامی شین فین (رهبری سیاسی) بکار میگیرد. اشعاب دو جناح بدنیا آمدند اختلافات سال ۱۹۶۹ رخ داد. در آن زمان جناح رادیکال معتقد بود که مبارزه برای حقوق مدنی تا زمانیکه ایرلند شمالی بصورت یک کشور جداگانه باقیست بی‌ثمر است. در حالیکه جناح "رسمی" خلاف این اعتقاد را داشت.

۴- رابرت جرارد سنندز از کارهای ا.ج.ا. از سال ۱۹۷۶ در زندان بصر میسرورد.

اما نکته‌ی جالب توجهی که خوبست بدان بپردازیم اینک سالها ایرلند و مابازات جاری این سرزمین در کشور "انقلابی اسلامی" ماست. حکومت مکتبی-متخصصی ایران که بقول معروف با دست بس میزند و با پیش میکشد، فیلش یاد هندوستان کرده و به یاد دفاع از حقوق "مستضعفین" ایرلند افتاده و مشغول صدور انقلاب است. دولت ارتجاعی و ضد انقلابی جمهوری اسلامی در حالیکه برای نجات اقتصاد و رشکسته بریتانیا قرارداد بیک میلیار دلیره‌ای با این کشور منعقد کرده است و در حالیکه برای "نشان دادن پایان تحریم اقتصاد" قرارداد جدیدی صادر نموده با انگلستان امضاء میکند، دم از طرفداری از مردم ایرلند میزند که برای حقوق تعیین سرنوشت خود و رهائی از سلطه‌ی بریتانیا میجنگند و

برای "انقلاب اسلامی ایرلند"!! سرود و فیلم میازد. اینان "ایرلند ایران" را که برای همان اهداف در حال نبرد است، فراموش کرده اند و به "ایرلند بریتانیا" چسبیده اند. گویا جنایات قبیح و خائنانانه سردمداران حکومت اسلامی در کردستان فراموش شده است. مردم قهرمان کردستان بخوبی آگاهند که این حکومت نه تنها حامی و مدافع حقوق ملیتها و اقلیتها، مذهبی و نژادی نیست بلکه با شقاوت و بربریت به مراتب وحشتناکتری از همپالکی‌های انگلیسی شان این حقوق را سرکوب و پایمال میکنند. برای دولتمردان اسلام پناه آوای دهل شنیدن از دور خوش است. توگویی با دوتا سرود و اطلاعیه میشود بروی برای دولت رسوای اسلامی خرید و برای جنایات خلخالکی دیوانه و ترور و وحشیانه دستجات مزدور چاقو دار که نه تنها حقوق ملیتها بلکه شک حقوق اولیه و اساسی مردم زاپایمال میکنند، مرهمی یافت.

لیکن ما خوب میدانیم که علیرغم فاصلهی مکانیکی و تفاوت فرهنگ و سنت و تکیکهای مبارزه جنبشهای آزادیبخش در سراسر جهان در آخرین تحلیل سرنوشتشان با سرنوشت جنبش انقلابی موم ما و انقلاب اجتماعی ایران اجین شده، همانطور که سرنوشت محتوم قدرتمندان اسلامی، هم پالکی‌های فرنگی شان در پیوند است.

توضیحات

۱- (Special Air Services) کوما ندهای با تعلیمات فوق العاده هستند که در اردوهای ایزوله بدون تماس با دنیای خارج تربیت میشوند و بعنوان ما مورد دولت در محافل جمهوریخواه نفوذ کرده و به شناسایی جمهوریخواهان میپردازند. همین کوما ندها در یورش به فرودگاه موگا دیشو (در سومالی) دست داشتند و همین بود که در جریان رفع اشغال از سفارت ایران در لندن در سال گذشته شرکت داشتند. SAS منفردترین مظهار امپریالیسم انگلستان در نظر جمهوریخواهان ایرلند است.

۲- جنبش اخراج سربازان که بعد نام خود را به جنبش متحد اخراج سربازان تغییر داد، جبهه‌ایست از سازمانها و عناصر چپ و مترقی انگلیسی که حول شعار خروج سربازان انگلیسی مبارزه‌ای دمکراتیک را به پیش میبرد.

۳- آی. آر. آی. Irish Republican Army در اینجا مقمود Provisional IRA پروویژنال آی. آر. آی. است که مبارزه مسلحانه را در پیش گرفته است. جناح دیگری مشهور به جناح "رسمی" است در حقیقت تحت تسلط حزب کمونیست (طرفدار مسکو) ایرلند است و یک جریان علنی روپزیونیست است که حتی معتقد به خروج سربازان انگلیسی از ایرلند هم نیست. بخش سیاسی هر دو اینها شین فین (Sinn Fein) به ایرلند یعنی "ما خودمان" نامیده میشود که تقسیم بنسبتی پروویژنال و "رسمی" در مورد اینها نیز بکار میبرد. البته جناح رسمی در حقیقت تکیه‌ی بسیار بیشتری بر شین فین بعنوان یک جریان سیاسی دارد و ارتش جمهوریخواه بودن آن تقریباً فراموش شده است. در حالیکه جناح رادیکال

کمکهای مالی دریافت شده

تهران	ش	ش	ش	ش	ش
۲	۲۱۱۸	۱۵۰۰۰	۱۵۰۰۰	۱۵۰۰۰	۱۵۰۰۰
۵۱۴۷	۱۸۱۲	۸۰۱۰	۸۰۱۰	۸۰۱۰	۸۰۱۰
۶۰۰۰	۳۱۰۰	۵۱۱	۵۱۱	۵۱۱	۵۱۱
۲۰۵۴۵	۳۰۳۲	۲۰۰۰	۲۰۰۰	۲۰۰۰	۲۰۰۰
۲۱۰۰	۴۱۱۱	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰
۲۰۵۴۵	۴۱۳۲	۱۰۱۴۵۱	۱۰۱۴۵۱	۱۰۱۴۵۱	۱۰۱۴۵۱
۱۰۲۲	۵۳۰۰	۱۰۰۶	۱۰۰۶	۱۰۰۶	۱۰۰۶
۳۱۹۱۷	۵۱۰۰	۱۰۰۵	۱۰۰۵	۱۰۰۵	۱۰۰۵
۱۰۱۲۵	۵۰۰۰	۱۰۰۵	۱۰۰۵	۱۰۰۵	۱۰۰۵
۴۱۳۷	۱۰۷۰۰	۳۰۲۱	۳۰۲۱	۳۰۲۱	۳۰۲۱
۱۵۱۴۵	۵۰۰۰	۱۰۰۲	۱۰۰۲	۱۰۰۲	۱۰۰۲
۱۷۹۲	۵۰۱	۱۰۱۱	۱۰۱۱	۱۰۱۱	۱۰۱۱
۱۷۲۹	۱۲۰۰	۱۰۱۱	۱۰۱۱	۱۰۱۱	۱۰۱۱
۱۱۱۰۲	۱۲۰۰	۲۰۳۲	۲۰۳۲	۲۰۳۲	۲۰۳۲
۴۱۰۵۷	۵۰۰	۵۴۴۴	۵۴۴۴	۵۴۴۴	۵۴۴۴
۱۰۱۳۲	۴۱۰۵۷	۵۰۶۴	۵۰۶۴	۵۰۶۴	۵۰۶۴
۱۶۷۳	۱۰۰۰۰	۳۰۱۳	۳۰۱۳	۳۰۱۳	۳۰۱۳
۱۰۰۱۰۰	۱۰۰۰۰				
۱۰۲۰	۲۰۷۶۲				
۱۰۲۰۰	۵۰۰				

ک ۷۷۲  
 ب ۱۹۱۷ (تهران)  
 ف (کردستان)  
 رفقای هوادار در آلمان هدیه اتان رسید

**در حاشیه...**  
 آنچه مسلم است اینست که رژیم جمهوری اسلامی به زندان و شکنجه روی آورده است و آنرا در شدیدترین شکل خود در تمامی ابعاد جامعه بکار میبرد، زیرا اوحافظ و بناسدار منافعی است که در راه آن جز توسل به سرکوب مغری نمیبیند. رژیم با روبنای فکری اسلامی است که طبعاً منکر هر نوع آزادی و آزاد اندیشی است، نمیتواند جز این عمل کند، زندان و شکنجه، اساس جامعه‌ی سرمایه‌داری است، و تنها با سرنگونی این نظام است که شکنجه و زندان برای همیشه از قاموس سیاسی بخریت حذف خواهد شد.

موت بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

### بررسی لایحه بودجه...

ایران بطور غیر قابل توجهی نه فقط شمار بانکها مشرف به مبادی، نقش صادرات نفت در کل بودجه سال ۱۳۶۰ و نیز در کل ترکیت تولید ناخالص ملی نشان دهنده این واقعیت تلخ است که گواهی اعتماد استرانی در صنعت محصولی بدن و با اسال وابستگی های عمیقتر اقتصاد به جهان سرمایه داری یعنی سرمایه داری و مبادی وقتند که بیش از ۹۹٪ از کل صادرات ایران را تحت حاکم تشکیل داده و در شرایطی که سهم کل تولیدات صنعتی و معدنی به حدود ۱۴٪ و سهم کشاورزی به حدود ۱۱٪ در ترکیت تولید ناخالص ملی تنزل میکند اعتماد وابستگی در این کشور مایان تر میشود.

در بررسی هزینه ها با وجودیکه اعلام و ترکیت آنها به قدری نیست، اما در مجموع میتوان گفت هزینه های جاری و مصروف امور جاری و فقط بخش کوچکی شامل هزینه های سرمایه های عمرانی و توسعه تخصصی داده شده است. لیکن با وجودیکه هزینه های بخش خصوصی شده بسیار به سال گذشته افزایش چشمگیری را مشاهده کرده و با وجودیکه بخش مهم این هزینه ها جزء مخارج جاری دولت شمرده میشود، لیکن با کمال تعجب ملاحظه میشود که در این راه دولت جلال مایان "مستضعفان" کمترین توجهی را نسبت به کارگران و کارمندان و اقشار کم در آمد میدول نمی نماید. دولت حتی در این امور صراحت بیشتری نشان داده و در تشریحات لایحه بودجه مشخص میکند که با وجود تورم افسارگسیخته اقتصادی حاضر نیست کمترین افزایش حقوقی را برای کارکنان و کارمندان در نظر گیرد و حتی با ادا شدن سالیانه را که میتوانست کمک به درآمدشان نماید آنان را کسب کند، پس با اعلام میکند. تشریح ۲۲ لایحه بودجه جدید اعلام میکند:

بیمارت ساده تر رژیم مکتبی حداقل حقوق را در مورد کسانی که در جستجوی اشتغال در مقابل ادارات و کارخانه ها صاف میکنند میتواند هر قدر که بخواهد کاهش دهد و از این رو موهبت نظام سرمایه داری از نوع اسلامی بهتری آنها بشناساند. البته تصور رژیم اینست که بیگاران هنوز متشکل نیستند و قاعدتا نمی توانند دست به عکس العملی که برای دولت مردان پردر دسترس است بزنند پس بدینا دیر شده هر چه بیشتر از شرایط کنونی استفاده کرده و حرومترین مستضعفان را به استخفاف هر چه بیشتر کنند.

جالب اینجاست که تشریح های ۲۲ و ۲۳ فوق مورد نام شد. هر دو جناح حاکمیت چه بخش مکتبی و چه طبع املی آن به حساب آمده و چه "لیبرال" که بخش مخالف را باری میکند، میباید و جناب بی صدر که به هم در باب بودجه های سری و غیر سری و حدود اجتناب از سخت و زیر مکتبی و غیره با له تر میدهد، یک کلام از سر خورد این لایحه به کارگران، بیگاران و رهای کم در آمد سکایتی ندارد. کویا چسب تشریح های اعلام لایحه بودجه وجود ندارد. بطور خلاصه شرح بودجه ای بدستهای دولت به مجلس به فقط نمایانگر وابستگی کامل اقتصاد است بلکه از قدمهای مشخصه و حساب شده رهبران جمهوری اسلامی بسوی وابستگی هر چه بیشتر حکایت دارند. این لایحه که ایفا و مداوم بودجه ایران در مدار وابستگی اقتصادی و نیز سربردگی سیاسی بسره اسپرالیسم جهانی و پروژه آمریکا را در بردارد بار دیگر به این امر صراحت میکند که فقط حاکمیت طبقه کارگر میتواند رهائی همه زحمتکاران از بوع اسارت سرمایه و قطع کامل وابستگی بیانجامد.

### لایحه قصاص...

#### ★ بیان مبارز!

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به اینهمه خرابی و ویرانی و حوریزی و بیگاری و گزافی و آوارگی و فقر و گرسنگی و بیخانمانی که در این دو سال بیار آورده و انقلاب را شکوه توده های ستمدیده و از ستم پرستی مارا به انحراف و استبداد کشانده هنوز راضی نیست و اکنون میخواهد با ترسیدادن صدهای وحشانه ای شلاق زدن، بریدن گوش، بینی، لب، زبان، دست و پا، از حدقه درآوردن چشم، سنگسار کردن و غیره، میدان شهرهای مارا ("سرای عبرت دیگران") به سیرکهای قرون وسطایی تبدیل کند.

صن افشا جنایات دو ساله رژیم جمهوری اسلامی در سرکوت کارگران، روستائیان، زنان، نیروهای انقلابی و سربانی، خلقهای تحت ستم از هر طریقی که میتوانیم در معرفی و افشا سند سنگین و صد بشری لایحه قصاص، بکوشیم. و به وسیله ترین شکل ممکن، مفاد این لایحه را که یکی دیگر از جلوه های ماهیت فوق ارتجاعی و قرون وسطایی "جمهوری اسلامی" است، در معرض قضاوت افکار عمومی ایران و جهان قرار دهیم.

اردیبهشت ماه ۶۰

## سازمان وحدت کمونیستی



### رژیم حامی سرمایه داران

بخشی از دستمزد کارگران (سود ویژه) را به جیب سرمایه داران سرازیر میکند

"پرداخت هر نوع با داس در سال ۱۳۶۰ به کارمندان و کارگران شاغل و بازنشسته وزارتخانه ها و موسسات دولتی و وابسته به دولت اعم از لشکری و کشوری و بانکها و شرکت های سیمه ممنوع میباشد.

روشن است که در زمان کارمندان دولت که در اندرین آنها در کنار کارگران که هم اکنون بسره کارگران حاکمیت دولت سرمایه داری تبدیل شده اند، بیشترین فشارهای کم شکن زندگی را با قطع بیادانی و امتناهم متحمل خواهند شد. در شرایط ناخوشایند این دولت مکتبی بسیار به مبادی یک دولت سرمایه داری شغور و استعداد خود را به نمایش میگذارد و نشان میدهد که چیزی از اسلاف استمارگر خود کم نبرد. از دیدگاه سرمایه داری چه مکتبی و چه غیر مکتبی چه بخش خصوصی و چه دولتی، ارتش ذخیره کار همواره به مثابه تمام میمی جهت کاهش قیمت نیروی کار است و استثمار بیشتر کارگران و سایر زحمتکاران مورد استفاده قرار گرفته است. رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. رژیم در شرایطی که در جامعه بیگاری بیداد میکند و بسیاری از بیگاران بخاطر تا مین معاش به هر کاری ممکن دست برنهند. معیار جدیدی را برای استخدام نوده های بیگار میگذارد و آن استخدام با اشل کمتر از حداقل حقوق رسمی است. تشریح ۲۳ همین لایحه بودجه مینویسد:

"الف- لایحه قانونی مربوط به حداکثر و حداقل حقوق مستخدمین شاغل و بازنشسته و آماده خدمت موب اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ در سال ۱۳۶۰ نیز با رعایت مویات و اصلاحات بعدی معتبر و لازم الاجراست. ب- رعایت حداقل حقوق در مورد کارکنان آماده به خدمت الزامی نیست." (تاکید از ماست)

# جمهوری اسلامی، سرکوب بهائیان

## و وظیفه نیروهای چپ

ح . مانی

مقاله‌ی زیر را یکی از خوانندگان رهایی برای درج در نشریه در اختیار ما قرار داده است . ما در شماره‌های گذشته‌ی رهایی نیز اشارات کوتاهی به برخورد ارتجاعی و سرکوبگرانه‌ی جمهوری اسلامی نسبت به اقلیت‌های مذهبی و ضرورت طرح این مسأله‌ی اجتماعی از دیدگاهی انقلابی و کمونیستی داشته‌ایم . در مقاله‌ی "جمهوری اسلامی، سرکوب بهائیان و وظیفه‌ی نیروهای چپ" ، نویسنده بعد از بررسی موقعیت جامعه‌ی بهائیان در گذشته و امروز به توضیح نحوه‌ی برخورد کمونیست‌ها با این مسأله‌ی اجتماعی می‌پردازد . ما با اعتقاد به آزادی مذهب ( داشتن باندستن آن ) ، و نظر به اهمیت طرح اینگونه مطالب در موقعیت کنونی از جانب سازمان‌های کمونیستی و موضعگیری درست و انقلابی در قبال آن ، چاپ این مقاله را ضروری تشخیص دادیم .

سیدعلی محمد شیرازی موسوم به " باب " که جوانی تاجر بود ، در سال ۱۲۶۰ هجری قمری ( ۱۸۴۴ میلادی ) در شیراز ادعای بیغمیری کرد . عده‌ای ، از کسبه و پیشه‌وران و فقیران شهر و روستا به گردش جمع شدند ، کار بالا گرفت ، در زنجان ، نی ریز ، قلعه شیخ طوسی (پسین شاهی و بابل) درگیری مسلحانه با قوای ناصرالدین شاه پیش آمد . بیروان باب یا " بابی " ها در این درگیری‌ها رشادت‌های توجیحی از خود بروز دادند . سرانجام باب ، به فرمان میرزا تقی خان امیرکبیر در سال ۱۸۵۰ در تبریز اعدام شد و شورش‌های بابیان نیز عمدتاً در همان سال به دست نیروهای حکومت مرکزی و فتوادل‌های محلی سرکوب گردید . بسیاری از بابی‌ها قتل عام شدند و طاهره قره‌العین ، شاعره آن دوران نیز ، که در آن زمان حجاب از سربرگرفته بود ، در بین کشته شدگان بود .

نوشته‌هایی که از سیدعلی محمد باب باقی مانده ، و مهمترینش قاعدتاً کتاب " بیان " است که قرآن بابیان محسوب می‌شد ، چنان دشوار ، مبهم و در واقع بی معنا و غرق در خرافه‌ی " حروف ابجد " است که مشکل بتوان از آن چیزی سردر آورد . لیکن باز از اندیشه‌های مساوات‌گرایانه و ضدفتوادی بی بهره نبوده است . بهائیان ، که خود را ادامه دهنده‌ی راه بابیان می‌دانند ، و آن سید را سرسلطه جنیان آئین خویش می‌شمردند یکسره و قاطعانه از چاپ و پخش نوشته‌های باب جلوگیری میکنند و گاه در توجیه عمل خویش می‌گویند : " سطح دانش آن حضرت آنقدر بالا بود که هنوز که هنوز است هیچکس کتاب‌هایش را نمی‌فهمد . " بعد از اعدام باب ، میرزا حسین علی نوری موسوم به " بهائیه " بعد از مبارزاتی با سایر مدعیان ، مقام رهبری بابیان را بدست گرفت و خود را بانی " دیانت بهائی " دانست . جناب ایشان در " لوح سلطان " ناصرالدین شاه را مظهر عدل و پادشاه زمان اعلام کرد و در کتاب آسمانی خود اقدس نوشت :

" هیچکس نباید بر سلاطین و حکومت‌های وقت خود اعتراض کند و بهائیان باید با حکومت‌کاری نداشته باشند . "

بعد از مرگ بهائیه ، فرزندش عبدالبهائیه که بیشتر با نام " عباس افندی " مشهور است رهبری جامعه‌ی بهائی را به دست گرفت . او بر تن " عدم مداخله در امور سیاسی " بسیار پافشاری کرد . بله ، بهائیان در هر مملکتی که ساکن

دادگاه انقلاب اسلامی شیراز ، در حکمی آشفته ، به هم ریخته و خشم زده ، که از نفرتی خون آلود بیهائیان سرشار است ، حکم تیرباران دو بهائی را صادر کرد . خبر را در کیهان ۲۷ اسفند ۵۹ خواندیم . صرف نظر از دو اتهام - " همکاری با ساواک و با کودتا - چنان اخیر " - که البته هیچ سند و مدرکی برای اثبات آن ارائه نشده ، سایر اتهامات را می‌توان در یک کلام خلاصه کرد : " بهائی بودن " . و از آنجا که در قلموس جمهوری اسلامی ایران ، بهائی بودن مساوی با جاسوس بودن است ، این دو بهائی به " جرم جاسوس بودن مغسد فی‌الارض شناخته شدند . " اما جاسوس بودن این دو تن از کجا معلوم شده است ؟ حکم دادگاه چنین اعلام می‌دارد : " ارتباط نزدیک با بیت‌العدل حیف ، مرکز جاسوسی همونیستی در اسرائیل ... دادن کمک نقدی به بیت - العدل حیف و دریافت نقدیر نامه‌ی کتبی از این مرکز ( توجه داشته باشید که " بیت‌العدل " شورا‌ی نه‌نفره و انتخابی است که رهبری بهائیان جهان را برعهده دارد ) و ایجاد تفرقه و تشتت بین مسلمانان ( یعنی تمییز بهائیت ) و عمودیت در شورای ملی بهائیان ... شویق نامه نردن افراد ناآگاه (۱) بخصوص روستائیان ، تماس با ۲۵۰ نفر از کدخدایان و گلانتران و سران عشایر فارس ( تماس درباره‌ی چه ؟ ) ... و ( جان کلام ) قتال بودن در محفل بهائیان آباده ... بله . به حکم دادگاه ، خون بهائیان ، یا دستکم خون بهائیان که در تبلیغ مرام خود می‌کوشند ، حلال است . البته برای اثبات این نکته ، چندان نیازی به این مقدمه چینی نبود . دادگاه انقلاب اسلامی بزد ، در شهریور ۵۹ هفت بهائی را محکوم به تیرباران کرد و ضمن آنکه نوشت : " مدها دلیل ... در پرونده موجود است . " تنها به یک " دلیل " برای تیرباران این هفت تن کفایت نمود : " گزارشات اداره‌ی مرکز استاد ملی انقلاب اسلامی ایران صراحتاً محفل بهائیان بزد را یکارگان جاسوسی دانسته . " ( کیهان ، ۱۸ شهریور ۵۹ )

اما بهائیان چه کسانی هستند ؟ چیه ارزیابی‌ای از این جامعه می‌توان داشت ؟ جمهوری اسلامی چه خصوصی با اینان دارد ؟ وظیفه سازمان‌های انقلابی و کمونیستی در این میان چیست ؟



به این حساب بسیاری از افرادی که بنابه ماهیست لطیفاتی خود (حتیوا افسران و روسای ادارات) و بنا به برخی خصوصیات فرهنگی (مثلا یهودیان، که برخی از آنان بهائیت را که جوان تر و امروزی تر منظر می رسید، پذیرفتند) خود را رودر رو با بیگانه جامعه می یافتند و به حشر و نتر با عوام الناس را سب نبودند، جای خویش را، با دوستی ها و همبستگی ها - بش، در جامعه بهائی می یافتند. یک فرد این جامعه، برای یافتن شغل، برای یافتن یک دوست در دبیرستان یا اداره خود، برای یافتن تریک احتمالی زندگی خود، برای یافتن پزشکی که در صورت لزوم او را با محبت و رفاقت مداوا کند، برای یافتن کسی که در آشفتنگی اداره های بزرگ، کار او را سامان دهد، همواره می توانست برای این جامعه تکیه کند.

در آغاز دهه ۵۰، بدنبال جنبش ساهکل و سیاسی شدن جامعه ایران، مختصر تغییراتی بر جامعه بهائی گذاشته شد. این تاثیر بسیار کم بوده ولی بهرحال وجود داشته. زیرا در همین زمان ها، در فرمان هائی که از جانب بیت العدل صادر می شد با لحنی تندتر بر لزوم عدم دخالت در سیاست تاکید می نمود. برخی از جوانان بهائی که دست به فعالیت سیاسی بر علیه رژیم می زدند بلافاصله به فرمان بیت العدل تکفیر شده از جامعه بهائی ترد می شدند. در یک نمونه مشهور، جوانی از خانواده های بهائی - که طبیعتا دیگر از این مرام دوری بسته بود - به جرک ها پیوست و با تحمل شکنج های بی نظیر، شهادتی شکفت آور را تحمل کرد. (۲) اما باز باید تاکید ورزید که هیچ کس به عنوان و در صفت بهائی، در جنبش جوانه خلق شرکت نداشت و آن به جبهه انقلاب پیوستن های محدود نیز از جانب عناصری بود که در اولین لحظه های نزدیکی به آزادیخواهی به طور طبیعی و نیز به ضرب احکام شرعی سردمداران و مسلمان با طیب خاطر از جمع بهائیان اخراج می شدند. در دانشگاه ها جوانان بهائی جمعی مشخص را تشکیل می دادند، و دختران و پسرانی خوش لباس و خوش خوراکی در پی تحصیل، مفتخر به اینکه تاگرد اول کلاسشان بشوند. در همه اعتصابات و جوش های پرکاشکش، عرق آلود، رنج آور و گاه خونزده، ایشان با لبخندی سیر و راضی و نگاه عاقل اندر سفیه از کنار هم می ماجراها می گذشتند. این جوانان ترد و فریه در جلسات خود پیرامون "اثبات روح، انواع روح، چه خوب است زبان همی مردم دنیا یکی شود، لزوم تساوی حقوق زنان و مردان، بدی جنگ و خوبی صلح" صحبت می کردند. جامعه خون می ریخت و خون می گریید و آنچه در مغز ایشان هیچ نبود، وضع جامعه بود. گاه که تنی چند از جوانان بهائی "دست از پا خطا کرده" به اعتصابی همدردی نشان می دادند یا در آن شرکتی می جستند، محفل محل زود ایشان را احضار می نمود و زبان به نصیحت که سهل است زبان به تهدید می گشود. "شما مگر نمی بینید که ساواک چه نیرو و اعجازی دارد. پس چرا مشت را در دیوار آهنین می زنید." و بعد از مبالغه های تعارف و صرف جای و شیرینی ابلاغ می شد: "البته شما که جوانی مومن و خادمد، اما آن کسانی که در امور سیاسی مداخله میکنند البته از جامعه بهائی طرد خواهند شد." نام جوانانی که در اعتصاب خودی نشان داده بودند، از طریق سخن چینی ها و گلایه های سایر جوانان بهائی، برای اعضای محفل مکشوف می شد. لیکن قاعدتا ساواک نیز در این میان چندان بیکار نبود. از طریق دوستی ها و آشنائی های که میان برخی از بهائیان موشر و ساواکیان وجود داشت، نام دانشجویان خالی به اعضای محفل تحویل می شد. منطبق حکم می کنند که - خصوصا در مواردی چون مورد فوق - کاتالی معین بین ساواک و شورای رهبری بهائی در شهرستان های حساس - مثلا منالقی دانشجویی - وجود داشته باشد.

با این تفصیل روشن است که بی لطفی است اگر

هستند، باید مبلغ اوامر دولت باشند. هیچ انتقادی از رهبران سیاسی کشور جایز نیست. می توانید سال ها در حکومت آریامهری زندگی کنید و حرام است اگر از فرمان پادشاهی ذره ای نخلت نماند. عبدالملک با انقلاب مشروطه ایران، همزمان بود و روشن است که اذاعت از ظل الله را واجب می شمرد و البته بی آنکه ذره ای در سیاست مداخله کند، به مخالفت با مشروطه - خواهان برخاست. او در بروجوی انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۸) در خصوص محمدعلی شاه می نویسد: "اعلیحضرت" "اعلیحضرت شهبازی الحمدالله شخصی مجربندو عدل مهور، عقل مجسم و حکم مشخص" (۱)

بدنبال انقلاب اکتبر، و قطع حمایت روسیه تزاری از بهائیکری، عبدالملک به دامان انگلستان پناه برد. درپال ۱۹۱۸ به لقب "سر" ملقب شد و سرانجام درحالی که بی شهرت و جاه نبود در شهر حیفا واقع در اسرائیل امروزی درگذشت. بدنبال مرگ عبدالملک، نوه اش شوتی - افسندی جانشینش شد و پس از مرگ او از آنجا که فرزند یا نوه ای نداشت، شورا شئی نه نفره، با انتخاب دو مرحله ای بهائیان جهان، عهده دار رهبری جامعه بهائی شد. این شورا همان "بیت العدل" است که متشرف در حیفاست و در احکام دادگاههای انقلاب اسلامی ذکر خیرش می شود.

چندان نیازی نیست که بیش از این درباره اعتقاد - دات بهائیان چیزی بنویسیم. ما بیش از آنکه مشتاق به دانستن این باشیم که بهائیان "چه" می گویند، مشتاقیم بدانیم که "چرا" می گویند. ما بیش از آن که به دانستن "اعتقادات" علاقه داشته باشیم ما بلیم بدانیم که در پس این اعتقادات چه منافعی نهفته است. به عبارت صحیح تر، تا آنجا دانستن "اعتقادات" به دردمان میخورد که ما را دریافتن منافع طبقاتی مربوطه یاری رساند. پس از خیر دهها اعتقاد و حکم کوچک و بزرگ که بهائیان خود را معتقد بدان می دانند می گذریم و به اصل "عدم دخالت در امور سیاسی" به عنوان گویاترین اصلی که معرف ماهیت این دین است است اکتفا، می کنیم.

بهائیان در زمان آریامهر چه می کردند؟ مهمترین خصوصیات جامعه بهائی را در این سالها میتوان در رنه نسبی این جامعه و بی تفاوتی چشمگیر سیاسی این جامعه خلاصه کرد. بهائیان در هر شهر عمده ای غالباً تشکیل می شدند از برخی روسای ادارات دولتی، برخی افسران ارتش، چند پزشک و عده ای طلا فروش و سباز و دارو فروش. زحمتکشان شهری و روستائی نیز، البته کمتر وجود داشتند. این زحمتکشان اغلب در موسسات یا اداراتی که بهائیان صاحب منصب بودند، بکار گمارده می شدند. مثلاً یکی در کارخانه پپسی کولا نلفن چی می شد و دیگری در بیمارستانی که رئیسش بهائی بود عهده دار درمانی می گشت. وحدت مذهبی، مرزهای لطیفاتی را مخدوش می کرد. زحمتکشان بهائیتی در خدمت کارفرمایان بهائی اغلب معیمان کار می کردند و به حکم وحدت مذهبی، و لزوم وحدت در مقابل دشمنان دینی، امر مبارزه ای طبقاتی با همکیشان خود، در نظرشان تخفیف می یافت. جامعه بهائی که در اقلیت قرار داشت، و از طرف سایر مردم و تشکیلات "تلیفات اسلامی"، که از آن یاد خواهیم کرد، تحت فشارهای ترار می گرفت ناگزیر از نوعی انسجام و همبستگی بر - خوردار بود. بهائیان همواره هر ۱۹ روز یکبار از پیر و جوان گرد هم جمع می شدند (و پیروان سایر مذاهب حق ورود به این جلسات نوزده روزه را نداشتند).

جلساتی نیز برای تبلیغ با حضور پیروان سایر مذاهب برقرار می کردند. جوانان بهائی کلاس های مختلف از قبیل کلاس مطالعه کتب بهائی، عربی، یا مثلا عکاسی و ورزش داشتند. تعلق به جامعه بهائی که جامعه های نسبتا همگن و منسجم بود، نوعی احساس هویت، احساس گریز از تنهایی، احساس همبستگی به شخص می بخشید. و

## برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

رفتار جامعه‌ی بهائی را ، در عبارات " عدم مداخله در امور سیاسی " و " بی طرفی سیاسی " خلاصه کنیم . چگونه می توان در دنیایی که " طرفین " واقعا وجود دارند و با هم درکنشاند ، و تازه زندگی خود ما نیز به نتیجه‌ی آن کشاکش بستگی دارد ، دم از بی طرفی زد؟ در پوشش " بی طرفی " البته بر نظام موجود محتمل گذاشته می شد . و تازه این پوشش را تنها تا زمانی می شد حفظ کرد که یکی از طرفین منازعه در جامعه بر طرف دیگر غلبه‌ای تردید ناپذیر داشت . والا هرگاه که جنبش خلق اوجی می گرفت جامعه‌ی بهائی با موضعگیری‌های آشکار و پنهان خود معنای واقعی " بی طرفی " اثر را بر ملا می کرد و به حمایت از طبقات حاکم رودرروی مردم می ایستاد .

بسیاری از بهائیان می دانستند که آقای ثابت - پاسال ، ثروتمند مشهور ایران ، در کودتای ۲۸ مرداد ، به شاهنشاهی باری رساننده است . و تازه شخص مزبور نه یک عضو ساده جامعه‌ی بهائی ، بلکه سالها عضو " محفل ملی بهائیان ایران " بود . ( شورای ۹ نفره که هر سال انتخاب می شود رهبری بهائیان ایران را برعهده می گیرد ) . برخی مقامات عالی‌رتبه‌ی مملکتی بهائی بودند . شمسار صیغی وزیر جنگ شاهنشاهی ، دکتر ایادی پزشک مخصوص شاه ( ۲ ) ، و بالاخره آقای پرویز شایبی ، شومس مشهور سازمان امنیت و رئیس اداره سوم ساواک . جناب هزبر بزدانی ، مردی با انگشترهای نود میلیون تومانی از جمله مفاخری هستند که جامعه‌ی بهائی به خلق ایران تحویل داده است . مسئله بر سر یک یا چند عنصر بهائی نیست . البته در جامعه‌ی نیکان نیز عناصر تاپاک یافت می شوند . مسئله بر سر جامعه‌ی است که به این افراد به چشم قبول می نگرد . نمنا در آنجا که کوچکترین انتقاد از حکومت ، دخالت در امر سیاسی محسوب شده منجر به توبیخ و سپس طرد فرد خالی می شد در مقابل این سؤال که پس چرا آقای وزیر جنگ را توبیخ نمی - نغاشید ، پاسخ داده می شد : " ایشان قول داده اند در امور سیاسی مداخله ننمایند . "

در جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل ، روحیه جانب - داری از اسرائیل به روشنی در این جامعه به چشم زد . مسرت از شکست اعراب به خوبی در جلسات بهائیان آشکار بود . که البته چنین جانبداری ، خصوصا با توجه به آنکه تشکیلات رهبری بهائی در اسرائیل مستقر است ، کاملا منطقی و متصور است . مردان و زنانی که فرهنگ بهائی را به خود جذب کرده بودند ، دستکم می توانستند میره‌ای سربزیر و مطیع برای دستگاه حکومت آریامهری باشند . اما ، اطاعت پیشه و دستورپذیر بنوعی خود آمادگی ضعیف‌کشی و زورگوئی را دارد . و آنکس که به رنج دیگران بی - تفاوت است ، در صورت لزوم می تواند بر رنج آنان بیافزاید . " میره های سربزیر و مطیع " گاه نقش بازجویان و خیرچینان با اوکی را برعهده می گرفتند و نه بطور منفعل بلکه فعالانه در تحکیم رژیم سرمایه - سالار آریامهری دخیل می شدند . با این تفاسیل ، حاجت به توضیح نیست که چرا در زمانی که کوچکترین مجمعی از سوی ساواک تعطیل و تنقیب می شد ، بهائیان از نظر دولت در گردهمایی و تشکیلات خود آزاد بودند . و اگر گاه فشارهایی از جانب دولت بر جامعه بهائی وارد می آمد ، قبل از هرچیز نشانه‌ی خصومتی بود که برخی از مردم و نیز روحانیون به جامعه بهائی داشتند . دولت گاه فواید دفاع از بهائیان را در مقابل مضار سوء شهرتی که از این رهگذر نصیب دولت می شد مقرون به صرفه نمی دید . والا حکومت بهائیان را قدر می دانست . بعنوان مثال در جشن های ۲۵۰۰ ساله نزدیک یک چهارم دانشجویانی که از دانشگاه پهلوی بعنوان راهنمای این جشن منحوس انتخاب شدند بهائی بودند ، حال آنکه تعداد دانشجویان بهائی به یک سی ام کل دانشجویان آن دانشگاه نیز نمی رسید . این مثال کوچک که اعتماد ساواک را به چنین مجمعی

می رساند ، کاملا قابل تعمیم است . در همان سال مسئولین ساواک قول داده بودند از دانشجویان بهائی که به عزم تبلیغ بهائیت به اطراف شیراز رفته بودند در مقابل تعرضی مسلمانان حمایت نمایند . در خصوص نقش ارتجاعی بهائیان بیش از این نکته‌ای ضرور بنظر نمی رسد .

ما از هم خط بودن جامعه‌ی بهائی با سرمایه داری بین المللی سخن گفتیم . و نشان دادیم که فرهنگ بهائی خود چگونه در خدمت نظام موجود بوده است . چنین اشتراک روحیه‌ای مسلما اشتراک عمل و روابط مخفی بین این جامعه و سازمان های سرمایه داری بین المللی بوجود آورده که ما کوشی بسیار کوچکی از آن را در مورد رابطه ساواک با بهائیان دیده ایم . لیکن با این وجود ، هرگز نمی توان یکایک بهائیان را - و حتی بهائیان فعالی را که تا سلوچ رهبری این جامعه پیش رفته اند - جاسوسی یا عامل آگاه آمریکا و اسرائیل تلقی کرد . جامعه بهائی را نمی توان همچون اداره یا سازمانی پنداشت که محض جاسوسی بوجود آمده . بسیاری بودند و هستند بهائینی که با خیالگرایی مسیحی وارن آرزومند تحقق صلح و برقراری عدالت هستند و در این تصورند که وحدت عالم انسانی را می توان در سایه‌ی شعالم بهائی به دست آورد . کسانی هستند که فارغ از درک مبارزه‌ی طبقاتی ، می پندارند که اگر همدی مردم راست بگویند و گرد اعمال بد نگردند جهان مصفا خواهد شد . در میان بهائیان می شد کسانی را یافت که عمری را در اداره‌ی بی رشوه و دروغ کار کرده بودند . کسانی بودند که بر رنج و گرفتاری های جامعه دل می - سوزاندند و برای رفع آن - و نه از روی سوء نیت و خبث طپنت - گاه از مفاعع مادی خویش گذشته و برای تبلیغ بهائیسگری ، مثلا به هند یا فیلیپین می رفتند . دلسوزی و ترحم هایی که زبردستان گاه به زبردستان " مستضعف " خود نشان می دهند نیز پیدا می شد . یکبار به نیمچه سرمایه داری بهائی برخوردیم که به کارگران شرکت ساختمانی خود بسیار دلسوزی داشت . غذای گرم برایشان ندادند دیده دست و دلبازی فراوان نشان می - داد . عاقبت ورشکسته شد و به خانه نشینی پرداخت و به مطالعه کتب قدیمه اشتغال ورزید . در محله‌ی باغشاه تهران ، ۱۵ سال پیش از این ، یکبار نویسنده ناظر بود که کودکان بازیگوش محل ، که حکم " هرکس بهائی است ، محکوم است " را البته پذیرفته بودند ، کودکی بهائی را با سنگ زدند . کودک گور شد . پدر کودک برای ابراز انصافدوستی و رضای آئین خویشی درنگ از گناه مها - جمان گذشت و رضایت داد . بسرگی روشنائی زندگی را ، در همان سالهای اول باخته بود ، و پدری ، از این رهگذر فرصتی برای تبلیغ آئین خویش یافته بود .

می توان نظرات ارتجاعی بهائیان را برملا کرد . گاه می توان برخی از حاملین این نظریات ارتجاعی را به میز محاکمه کشاند . اما باید آن " نظر " ، آن جرم بطور مشخص عنوان شود . این امر که فلان بهائی به ساواک همکاری نموده است یا است مشخص و مستوجب مجازات آن فرد است . لیکن آن فرد را نه به عنوان یک بهائی ، بلکه به عنوان یک " ساواکی " باید محاکمه نمود . البته اگر نشان داده شود که بهائی بودن شخص مشوق و انگیزه او برای ساواکی شدنش و یا خمابتش از اسرائیل بوده ، نور علی نور است و پرده‌ای از تلاشی که این آئین در راه تحمیق خلق به خرج داده ، گرفته خواهد شد . " انفعال سیاسی " را می توان اخلاقا محکوم نمود اما آیا می توان " منفعلین سیاسی " را مجازات و محاکمه نمود ؟ ثوبا برخی نیروها و عناصر چپ ، آنکو - نه که سکوتشان در مورد فشارهای وارد بر بهائیان گواهی می دهد مایلند به این سؤال پاسخ مثبت دهند . در مورد توهمات و اندیشه های غیرعلمی و ضدعلمی بهائیان البته باید با چنین توهماتی ، در هر نام ، مبارزه نمود . اما مگر می توان افراد متوهم را به

جنگ ارتجاعی ایران و عراق ، بهانه تازه‌ایست برای استثمار هرچه بیشتر زحمتکشان



دادگاه کشانده حتی مجازات کرد؟ و تازه اگر توهم را مجازات در پی است بجه عنوان می توان پیروان سایر مذاهب را از مجازات معاف نمود؟  
و آیا مگر ما در دنیائی توهم زدائی شده زندگی می کنیم که اینک همه گناه سر بر بهائیان شکسته و ایقان را به این جرم مستحق تنبیه شرعی در دادگاه محارقات بدانیم.

می توان خاستگاه عینی تصورات واهی و اندیشه های ارتجاعی بهائیان را بررسی کرد، می توان نشان داد که آن دعاویشان که ناهنجاری اساسی داشته دارد، ضد علمی است، و امروزه یکی از مدها دواشی است که به کار ارتجاع بین المللی می خورد، می توان عملکرد ارتجاعی و ضد خلقی آنان را بر ملا کرد، لیکن نمی توان و نباید هر بهائی را به جرم بهائی بودن سزاوار مجازات و محاکمه دانست.

ترویج و توجیه انفعال سیاسی، ترویج توهمات ضد علمی، بررزاندن انسان هائی اطاعت پیشه، کوشش برای محدود کردن درک طبیعتی از جامعه، ترویج مود - یانه جانبداری از آمریکا و اسرائیل اتهاماتی است که ما می توانیم با المصلحان بر جامعه بهائیسازی وارد بدانیم.

اما جمهوری اسلامی، بهائیان را به این دلایل محاکمه نمی کند، زیرا اگر موارد اتهام این باشد، این جمهوری نیز در اکثر موارد دامن می تر و بلکه بسیار تر دارد. جمهوری اسلامی، بهائیان را جاسوس میخواند. اما این ادعا آنقدر باوه است که حتی خود نیز در اعلامیه های دادگاههای انقلابی، که خبر قتل یک یا چند بهائی می دهند، دلیل ومدرکی بر جاسوسی آنان ارائه نمی دهد. " مدها دلیل در پرونده، موجود است" لیکن یکی از این دلایل ارائه نمی شود. و تازه مفروض جاسوس بودن برخی یا همه بهائیان، این نیز نمی تواند دلیل نفرت جمهوری اسلامی از بهائیان باشد. زیرا دیده ایم که این جمهوری چگونه با جاسوسان واقعی مدارا و ملاحظت می کند. (۴) و دیدیم که چگونه همواره به رفتار تحقیرانه خود با ۲۲ کروگان " جاسوس" می - بایلد و عاقبت نیز آنان را چگونه به " اند مجازات" رساند. پس بر حسب جاسوسی بر بهائیان جاسوس بهائیان برای حس و کینتار آنان نیست. بهائیان، در نظر جمهوری اسلامی، جرمی به مراتب سنگین تر از جاسوسی مرتکب شده اند، چه که آنان به خاتمیت رسول الله معتقد نیستند، قرآن مجید را منسوخ می شمردند، کتاب آسمانی خود را جانشین می دانند و، از این ها بدتر، روحانیت و علمای اعلام را بکلی بی شرم و باز - نشسته اعلام می کنند. و این همان گناهست که بهائیان اینک کفارهی سنگین را با خون خود می پردازند.

این خصوصیات سقایی به قدمت حیات آئین بهائیسازی دارد.  
در زمان آریامهری، افرادی " مکتبی و متعهد" به منصور مبارزه با بهائیت تشکیلاتی موسوم به "آرمان تبلیغاتی اسلامی" بوجود آوردند. این سازمان با جمع تقریباً در هر شهری که بهائیان به تبلیغ آئین خویش مشغول بودند در مقابل بهائیان عریض اندام می کرد و با ایقان مبارزه می نمود. این " مبارزه" چگونه بود؟ " تبلیغات اسلامی ها"، در جلسات تبلیغی بها - ثیان حضور می یافتند، به ملاقات مسلمانانی که در دایره تبلیغات بهائیان قرار گرفته بودند میشتافتند و با استدلالات خویش در مقابل براهین بهائیان می ایستادند. بحث هائی طولانی و مکرر، یکی می گفتند صاحب الزمان باید از چاه ظهور نماید. آن یک اقامه دلیل می کرد که خیر باید در فلان کوه ظاهر شود. یکی می گفت پیغمبران باید معجزاتی از خود بروز دهند. دیگری پاسخ می داد اما باید معنای "معجزه" را روشن کرد. این یکی می گفت: " داشتن چهار زن برای یک مرد نفس دین شامت". آن یکی می گفت: " شما مجازات زنا را به پرداخت ۱۹ مثقال طلا محدود کرده اید و این سهل انگاریست." بهائیان آیاتی از قرآن آورده است - می نمودند که پیامبر بعد از اسلام باید در سال ۱۲۶۰ هجری قمری، نه یک سال زودتر و نه یک سال دیرتر،

ظهور کند و این پیغمبر ظهور نموده و همانا جناب باب است. این بحث مکرر ادامه می یافت. هر چند طرفین، هر یک با اصرار و گاه با خشم می کوشید حرف خویش را بر کرسی بنشانند اما باز البته در نحوه استدلال و در بسیاری اصول، وحدت کلمه وجود داشت. در اساس حدیث صاحب الزمان یکی نبود، بحث بر سر کوه یا چاه بود. در اینجه می توان با استفاده از کتب قدیم، حتی سال حادثه های آتی را نیز پیش بینی کرد - فلان اینکه تاریخ مسیری چنین جبرزده و قدری را می پیماید - حرفی نبود بحث بر سر تعیین دقیق سال مذکور بود. در واقع طرفین، از جمله، از آن رو به پروپای هم می پیچیدند که زبان یکدیگر را بخوبی می دانستند. و از آن گذشته آن مسلمانان " مکتبی" که مبارزه با بهائیان را سرلوحه فعالیت های خود قرار داده بودند بخوبی واقف بودند که سایر انواع مبارزه در جامعه، و از همه مهمتر مبارزه سیاسی بر علیه رژیم شاه، مقرون به صرفه نیست. میشد در مبارزه با بهائیان هم از اسباب اخروی متلذذ شد و هم از زندان و بازجویی در امان ماند.

اما مبارزه ای ایدئولوژیک آقایان با جامعه بهائیسازت یکسانی سوهی استدلال دوطرفه و تکیه بر اندیشه های بنیانی واحدی که بنیاد فرسوده و ضد علمی بودند، هرگز نمی توانست ضربه ای کاری بر جامعه بهائی وارد آورد و مثلاً جمعی از بهائیان را مجاب کرده ایقان را از مرام خویش منصرف نماید. حمله ای ایدئولوژیک به بهائیان می بایست به نقد افشای تر حقیقت ارتجاعی " عدم مداخله در امور سیاسی" و نیز نشان دادن مبنای و استدلالات ضد علمی بهائیسازی صورت می گرفت. که در این هر دو مورد، خود آقایان تبلیغات اسلامی نیز شدیداً در مضیقه بودند و نمی توانستند بهائیت را با چنین معیارهائی مورد ارزیابی و افشاکاری قرار دهند. و تازه طرفین به دنبال استدلالهای خویش و بر نخوردن به نقد موجه آن، هر یک در مرام خویش قانع تر می شدند. بهائیان ده ها صفحه " استدلال" در دفاع از خویش بوجود آورده، نقل می کردند. این استدلالها چون میراثی که از عمق قبایل بدوی به دنیای پیشرفته و روشن قرن بیستم منتقل شده باشد، سوزی کهنگی عهد عتیق را می داد: " نام حضرت باب بر حسب حرف ابجد، همان نام صاحب الزمان است، پس (ب) باب، همان صاحب الزمان است. با " آنجا که مولوی در فلان شعر از حضور معنوقه اش در تبریز سخن می گوید، منظورش حضور باب در فلان سال در تبریز است! " ( می بینید که مولوی نیز غیب گو بوده و تاریخ چه مسیر جبرزده و از بدی مقدری را می پیماید.)

تبلیغات اسلامی ها، و یا درست تر بگوئیم، بسیا - ری از مردم عادی مسلمان نیز، هم چنین شایعات ناسازگاری در خصوص بهائیان رواج می دادند که اکثراً با توجه به سوء شهرت بهائیان با حسن استقبال عامه مواجه می شد. می گفتند که بهائیان در جلسات محرمانه ای خود به عیش و عشرت می پردازند و آن خوریان را که باید در بهشت سهم مومنان باشند در همین جهان فانی تماحب می کنند. یا گفته می شد که بهائیان، فلان حقوق کلان را به مبلغان خود می پردازند و یا به هر مسلمانی که این طریق زاله را بپذیرد پول مقلی می دهند. بهائیان در مواجه با این گونه دروغ ها به پاسخگویی می پرداختند و چون حق را به جانب خویش می دیدند البته در مرام خود راسخ تر می شدند. مبارزه با بهائیان همواره از راه بحث و فحش پیش نمی رفت، بلکه مومنان گاه به ضرب شمشیر امر به معروف می کردند. چنانکه در سال های بعد از ۲۲ به رهبری حجت الاسلام فلسفی که معرف حضورتان است، مبارزه شی شمر آمیز بر علیه بهائیان دامن زده شد که به فتح نناضی حظیره القدس، مرکز بهائیان تهران، انجامید اما بهائیان که آنقدر شیوع آسا، سال ۱۲۶۰ و نظایر آن را از دل کتب عتیق بیرون کشیده، بیوسته از عالم غیب خبر می دادند، این بار غافل گیر شده یکباره در چاله ای سال ۱۲۵۷ افتادند. ایقان در حالی که در همان بحث ها - و البته در دادوستد امور مادی

زندگی - غوطه ور بودند و جوانان خویش را حکیمانه به فواید دوری از سیاست آشنا می نمودند یکباره با چیزی بنام انقلاب مواجه شدند. این انقلاب قاعدتا بدترین نوع انقلاب از نظر بهائیان بود. زیرا از یکسو انقلاب بود، پس عرصه ایمن سرمایه و کسب و کار را برهم می زد، رشته مالوف ترقی اجتماعی را، دانش مدرکی تحصیلی و جای امنی در ادارهای جشن را مختل می ساخت و هم، بدتر از آن، "اسلامی" بود و دقیقا همان "تلیفات اسلامی"ها "را به کرسی قدرت نشاند. امروز، متمدن و قاضی بسیاری از دادگاههای شرع طرفین بحشی طولانی هستند که سرانجام، و این بار به ضرب شمشیر آخته امر خونین به معروف فیصله می یابد. یکی از طرفین بحث، اینک در مقام قاضی شرع ایستاده و بجه انتظام لجاجت سالدار طرف مقابل دندان خونین را بسا لذت نام برگلوی او فرو می کند. تعداد زیادی از بهائیان شیرباران شدند (۵)، برخی مفقودا لائرنسند، بسیاری در زندانند و بعضی ترور شده اند (۶) پرفسور حکیم غصو سابق محفل بهائیان ایران و استاد دانشگاه در زمستان ۵۹ در مطب خویش ترور شد و چند روز بعد اموالش معادله گردید (۷) بهائیان از کار تخریبی اخراج می - شوند، از ادارات دولتی نیز عذریشان را می خواهند، و از آن بدتر، حقوق کارمندان و ارمنیان بازستاده بهائیان در صورتی که از آئین خود سیری ننویسند، دیگر پرداخت نمی شود. سخن کوتاه، قتل عام یهودیان، اینک تکرار می شود. لیکن باید اعتراف کرد که هیتلر ۶ میلیون یهودی را به جرم یهودی بودن کشتار کرد و جمهوری جوان اسلامی چنین کشتاری البته نکرده است. اما همان سبب و خون آناهی، همان سبب به کشتار و برانداختن یک نژاد یا دین را به ظهور رسانده، تفاوت تنها برسر کارآئی قاضیستهای نحیه آلمانی است که تولید کلان سرمایه داری را احیا می کردند و کسانی که به تولید کوچک چشم پارگشت دارند.

با نزدیک شدن طوفان انقلاب اسلامی ۵۷ بسیاری از بهائیان که آینده نگری، و از آن مهمتر، بیسود و دارائی داشتند، فرار را بر قرار ترجیح داده بجه کشورهای برادر، من جمله آمریکا، گریختند. تعداد فراریان بسیار زیاد است و ناه در برخی شهرستان خانه نصف تعداد بهائیان آن شهر می رسد. بهائیهایی که ماندند قاعدتا خوش نیت تر و البته کم بول تر و حتی مستمند و زحمتکش اند و اینک هم ایستاد که بار سنگین فشار و زورگویی را بردوش می کنند.

این شیرباران ها، زندان ها و اخراج ها چه عکس العملی را برانگیزد است؟

یکبار اعلامیه ای از بهائیان در اواسط سال ۵۹ پخش گردید. جان کلام آن را به درستی می توان چنین عرضه کرد: "جمهوری محترم اسلامی! ما منجم هستیم مملکتی که باشیم، مطیع اوامر دولت مربوطه هستیم. ما اینک مطیع شما هستیم. پس چرا ما را کشته یا به زندان می اندازید؟ شما ما را نکشید، هرکار دیگر، دلتان خواست بکنید، هربلایی به سردیگران آوردید، آوردید، خیالتان از ما جمع باشد. فقط کاری به ما نداشته باشید." توجه داشته باشید که مضمون فوق را در پاسخ به آن همه شیرباران و فشار کوک کرده اند و باز از چه بی اعتنائی شرم آوری نسبت به حقوق سایر طبقات و خلق ها موج می زند. بهائیان با وقاحتی که حقیقتا نظیری بر آن نمی توان یافت اعلام می دارند که آماده اند تا نقشی را که در دوران آریامهر ایفاسا کردند در این دوران نیز ایفا کنند. تنها ملتسمانه درخواست می کنند که دولت آنان را آزار ندهند، آری آقایان می توانند در اردوگاه مرگ، دربان، مجری برنامه های هنری، بزرگ یا حتی تیر خلاص شلیک کنند.

باشند، به شرطی که "بی طرفی" شان حفظ شود و رفاه و حقوق خودشان، و البته فقط خودشان محفوظ بمانند. علاوه بر این گویا بهائیان به مجامع بین المللی شکایاتی برده اند، ما از متن این شکایات و تقاضاها و کارکردی که آن مجامع دارند بی اطلاعیم. اما بخوبی می دانیم، خصوصا در این زمانه ای که توده های مردم در صحنه سیاسی جامعه حضور فعال دارند، هم ایستاد بهترین و متصف ترین قاضی هر دادخواستی می تواند باشد. اما دیدیم که بهائیان حتی باز در نامه ای که گویا خطاب به مردم نوشته اند چه بی اعتنائی زنده ای به حقوق همین مردم نشان داده اند. از سوشالی، عمری به درد ورنج مردم نیشخندزدن، عمری در بنیاد شهنشاه ایستادن، عمری به مردم پشت کردن، و اینک، چه امید می توان به حمایت آن داشت؟

وظیفه سازمان ها و افراد مترقی در این میان چیست؟ آیا می توان بی طرف ماند؟ فراموش نکنیم که "بی طرفی" همان جرمی است که ما به استنادش بیجا - ثیان را درخور ملامت و هم خط ارتجاع می دانیم. نه بی طرف نمی توان ماند.

این تصور نیز خطاست که بیدادی که بر بهائیان می رود تنها به هم ایستاد مربوط و منحصر است. همان گونه که در انقلاب متروپه ای ایران برخی از آزادیخواهان و مردم دیگر را با برچسب "بایی" می کشند (۸)، عنوان بهائی می تواند از جمله دستاویزهای باشد که در قلع و قمع مخالفان بکار جمهوری اسلامی آید. چنانکه مثلا روزنامه ای جمهوری اسلامی ۴ شهریور ضمن خبر کشف یک "خانه تسمی" که در آن همه چیز از شیر مرغ تا جان آدمیزاد، از انواع شریات سیاسی تا صور جمیله پیدا شده بود، خبر از کشف عکس رهبران متوفای بهائی می داد و ضمیمه آن پیش می دید که "احتمالا تحقیقات پاسداران... بزودی به کشف حقایق دامنه داری راجع به ارتباطات گسترده... با دستگا های جاسوسی خارجی بخصوص اسرائیل منتهی خواهد شد." می بینید که آزادیخواهی که راست یا دروغ، کتب و تصاویر بهائیان در اشاعه داشته - مثلا از خانواده های بهائی برخاسته - به چه آسانی به جاسوسی برای صهیونیست ها مجرم می - شود و چه ساده و به چه آسانی شاید با همین عنوان در مقابل جوخه آتش بایستد.

شتری که اینک در برابر خانه های بهائیان خوانبده در مقابل خانه های دیگران نیز خواهد خوانبید، یا بهتر است بگوئیم همان شتری است که اینک در مقابل خانه های دیگران نیز تخت خوابیده است.

موضعیگری در برابر بیدادی که بر بهائیان می رود از آن رو نیز ضرورت دارد که مظهر و نمونه و صحنه ای امتحان برداشت انقلابیون ما از دموکراسی خواهد بود. سازمانی انقلابی که اینک، با سکوت خویش، به اعدام بهائیان رضا می دهد، در واقع با از بین بردن مخا - لغان از طریق ترور و کشتار موافقت کرده و به زبان حال می گوید: "یکبار قدرت به دست من بیافتد می می دانم با کسانی که جز من بیاندیشند چه معاملهای بکنم." چنین سازمانی همانست که گمان می برد اندیشه را می توان با کشتار ماحیا نشاز میان برداشت.

سازمان ها و عناصر مترقی باید قاطعانه اولامهیت ارتجاعی بهائیان را تصدیق کنند و ثانیاً اعلام دارند هیچ کس را نمی توان به جرم بهائی بودن به محکمه کشاند و مجازات کرد. بهائیان را نمی توان سازمانی انگاشت که به قصد خیرچینی برای اسرائیل برپا شده باشد و نیز، سازمان های مترقی باید پرده از دلیل نفرت جمهوری اسلامی نسبت به بهائیان بردارند و نشان

**"تولید بیشتر" و "حقوق کمتر" تنها شعار جمهوری اسلامی نیست، سرود "انترناسیونال" سرمایه داری است**

دهند که این جمهوری از موضعی ارتجاعی به جامعه‌ی ارتجاعی بهائی حمله‌ور شده است.

روشن است که نازمان های انقلابی همواره باید در جهت تضعیف و نابود کردن سازمان های ضد انقلابی و ارتجاعی بکوشند . اما نباید فراموش کرد که از میان برداشتن ارتجاع بمعنای از میان برداشتن تک تک افراد مرتجع نیست . نمی توان کریبان هر بهائی را گرفت و به بیانه‌ی از میان برداشتن ارتجاع ، او را از میان برد . از این گذشته ، " از میان برداشتن " مرتجعین الزاما به معنای از میان بردن فیزیکی آنها نیست . چنانکه فی‌المثل در مورد بهائیان ، باید ضد علمی بودن و ارتجاعی بودن نظرآنها را بر ملا کرد . و این امر ، در صورت موثقت ، بمعنای " از میان برداشتن " این آئین خواهد بود . مادام که یک جریان ضد انقلابی، بلکه بدست نگرشته و به میدان جنگ بر علیه ما نیامده ، ما نباید بی توانیم از طریق مبارزه‌ی ایدئولوژیک ، و نه از طریق ارعاب و ترور ، با آن مبارزه کنیم . نحوه برخورد رهبران سوسیالیسم با دشمنانی چون بردون ، با کونین ، دورینگ ، بالینوسکی ، کاتوسکی و غیره ، نمونه‌ی بارز و عبرت آموزی از " نابود کردن " مخالفان را بدست کمونیستها بدست دهد . جمهوری اسلامی بنا به ماهیت خود

اثبات اتهام - به ۸ سال زندان محکوم شد ( نگاه کنید به نشریه‌ی رهائی شماره‌ی ۶۸ و ۶۷ )

۵ - برای دانستن آمار بهائینی که تیرباران شده‌اند به چند بهائی که می شناختم مراجعه کردم . آقایان با محافظه کاری نادر و بد-بینی‌ای که مسلما ریشه در بیگانگی و رویارویی ایشان با خلق دارد ، از دادن آمار کشته شدگان خویش بقره رفتند .

۶ - مهدی ملک زاده فرزند ملک المتکلمین می‌نویسد " آقا نجفی که اشر علمای آن زمان بود ، برای بردن ملک سید ماریینی که در مجاور ملک آقا بود ، او را متهم به بایبگری کرد و در روز روشن به تحریک آن جناب ، سید پیرمرد هشتاد ساله را طلاب علوم دینی قطعه قطعه کردند . حاجی میرزا محمد حسین نراقی که در آنزمان به تحصیل علوم دینی اشتغال داشت برای نتاژنده نقل کرد که خود شاهد و ناظر بودم که آخوند خرگردنی پا روی گلوی سید گذاشت و آخوند فشار داد تا سید بدبخت جان سبرد . " نقل از " واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال " صفحه‌ی ۱۲۴ .

درحاشیه...

و با : اینان بر روی بدن افرادی از هواداران خود با بی حس کردن عضو و یا به خوددیگر آزاری با آتش سیگار ایجاد کردند تا بخيال خود وجود شکنجه را باثبات برسانند . کار اینان بقدری ناشیانه صورت گرفتند است که هر انسان منصفی با اندک توجه و تحقیقی میتواند به نیت سوء آنان و حيله و تقلبشان پی ببرد . چه کسی میتواند باور کند که عاملین شکنجه نام رهبران خود را بعنوان مدرک جرم بر روی بدن کسی با آتش سیگار حک کنند و بهائیه بدست دشمن بدهند .

" افراد بیگناه " توسط مبارزین سیاسی ربوده میشوند به خانه‌های امن انتقال داده شده و آنجا شکنجه میشوند . . . . . اینکه خانه‌های امن متعلق به گروههای سیاسی است با آنان افراد بیگناه را میربایند مضک تر از آنست که احتیاج به پاسخگویی و یا افشاکری داشته باشد . اما اینکه مبارزین سیاسی و یا بزم رژیم ضد انقلابیون ، بگونه‌ای رفتار میکنند که ربوده‌شدگان " تصور کنند که عاملین پاسدار و یا ما ، مورین کمیته هستند ، در خود اعترافی صریح دارد . برداشت عمومی

مردم " بیگناه " از " پاسداران و ما ، مورین کمیته چیزی در حد " شکنجه‌گر " است . آنچه که گزارش از آن بعنوان تداعی معانی شکنجه توسط ما ، مورین کمیته و پاسداران در ذهن مردم " بیگناه " نام میبرد نشان از آن دارد که تا چنین باوری در افکار مردم وجود نداشته باشد که شکنجه و زندان جز لاینفکی از نظام حاکم است ، در نزد این مردم امکان یکسان انگاشتن " شکنجه‌گر " و ما ، مورین انتظامی رژیم ، وجود ندارد . اما مضک تر از این ادعای رژیم ، گفتاری آنان مبنی بر شکنجه بر روی بدن اعضا و هواداران سازمانهای انقلابی و حتی حک نام رهبران رژیم جمهوری اسلامی بر روی بدن آنان است . هیئت بررسی شکنجه برای دفاع از عدم وجود این چنین شکنجه‌های میگوید که : " اینان ( سازمانهای انقلابی ) بر بدن افراد و هواداران خود با بی حس کردن عضو و یا بنحو دیگر آزاری با آتش سیگار ایجاد کردند . اینکته متخمصین رژیم مکتبی چگونه به این نتیجه رسیده‌اند که بدن این افراد ابتدا بی حس شده است و بعد سوزانده شده است ، خود جای تعمق فراوان دارد . بنظر میرسد که آنچه ، هیئت بررسی شایعه‌ی شکنجه را به سر هم کردن دروغی به این بزرگی رهنمون ساخته است ، وجود ادله‌ی کافی برای اثبات این جرم و همچنین حکم رهبر بیرامون این مسئله در چندی پیش است .

از آنجا که خود دارای همان ضعف های اصولی بهائیان است ، هرگز نمی تواند رفتاری چنین انقلابی را با بهائیان در پیش گرفته آنان را از نظر سیاسی و عقیدتی منزوی کند . نابود کردن بهائیان ، از نظر او چیزی جز نابود کردن فیزیکی آنان نمی تواند باشد . برای او لایه بندی طبقاتی درون بهائیان نیز اهمیتی ندارد ، زیرا بهائیان ، خواه کارگر ، خواه سرمایه دار ، منکر خاتمیت رسول الله و مدعی پایان کار روحانیون اند . برای او ، بهائی بعنوان بهائی مجرم است . لیکن کمونیستها ، به پیروی از سرتیق های درختانی که برشردیم ، نابود کردن فیزیکی بهائیان کشتار و ارتاب و فشارهای وارد بر بهائیان را بعنوان جنایتی کرب و جندش آور محکوم می کنند ، این محکومیت را آنکارا ابراز و اثبات می نمایند و آن را جنوهی دیگر از ماهیت " فاشیست کونه " ی جمهوری اسلامی می شمرند . کمونیستها خواهان توجه به لایه بندی طبقاتی درون جامعه بهائی اند . و بهائی سرمایه دار را از بهائی کارگر ، و بهائی ساواکی را از بهائی خیالکرا تمیز می دهند .

توضیحات :

- ۱ - نگاه کنید به " واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال " نوشته‌ی محمدرضا فشاھی . از انتشارات جاویدان ، صفحه‌ی ۱۵۵ .
- ۲ - شایع است که حتی چشم رفیق شاهرخ هدایتی را شکنجه گران از حدسه بیرون آورده اند .
- ۳ - غروب روز سه شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۲۲ ، اشرف و علیرضا پهلوی ، در جنایتی هولناک کریمپور شیرازی با عر آزاده را تنهکارانه به آتش کشیدند . فرادی آنروز او رادر حالی که امیدی به زنده ماندنش نبود به بیمارستان ارتش منتقل کردند . در آن جا چندبار فریاد زد : " والاحضرت اشرف مراکشت ... " اما دکترایادی خائن گفت : " دیوانه است ، هدیان می گوید ! " نگاه کنید به مجاهد ، شماره‌ی ۱۱۳ مقالته‌ی " کریمپور شیرازی ، قلمی آزاد در آستین استبداد .
- ۴ - نگاه کنید به نشریه‌ی ۱۱۲ مجاهد ، مقاله‌ی " وتنتی که حضرات جاسوس می گیرند ! " و نیز توجه کنید به محاکمه‌ی درپادار محمود علوی ، فرمانده‌ی نیروی دریایی ، که متهم به اتهامات گوناگونی می جمله " تماس غیر مجاز با اتباع بیگانه " و " در اختیار قرار دادن مدارک مستشاری به آمریکائیان " بود ( جمهوری اسلامی ، ۱۳ خرداد ۵۹ ) و بالاخره - پس از

# در حاشیه رویدادها

## شکنجه و شکنجه گریه روایت جمهوری اسلامی

از زندانها خندیدند، به روایت هیئت بررسی شایعه‌ی شکنجه‌نیز خواهند خندید. هیئتی که نماینده‌ی امام در آن هفت تیر، بندی چون محمد منتظری باشد که بگفتنی پدرش نیز دیوانه است و یکی از اعضای آن، سابقه‌ی فعالیت در ساواک داشته باشد قادر نیست تصویری واقع‌بینانه‌تر از وضع حاکم بر زندانهای ایران بدست دهد. این هیئت که خود تحت فشار شدید افکار عمومی و مبارزه‌ای که بر سر افشاء شکنجه در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی درگرفته بود تشکیل شد، نمیتوانست به نتایجی بهتر از آنچه که تحت عنوان گزارش به محضر "امام امت" تقدیم نموده است، برسد. چه در این صورت، مجبور بود به تفسیری وجودی آن چیزی بپردازد که خود ناشی از آنست: اسلام عزیز، اسلامی که در آن کشتن بنی قریظه جز افتخارات محسوب شود، و حد شرعی و تعزیر جز اصول اساسی قوانین کبیری آن محسوب گردد، و شکنجه‌ی روحی و جسمانی آن - بصورت قوانین الهی - بر محیط خارج از زندان اعمال میگردد، نمیتواند در درون زندان - آنجا که ارتجاع خود را قدرتمند میباید به شکنجه‌ی فیزیکی متوسل نشود. انکار وجود شکنجه در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی، توسط هیئت بررسی شکنجه، به همان اندازه کذابانه است، که انکار وجود انواع دیگر شکنجه‌ی روحی و جسمانی در خارج از محیط زندان - با این حال این گزارش در درون خود تناقضات و ابهاماتی دارد که بررسی آن در خور توجه است.

"هیئت"، مسئله‌ی شکنجه در زندانها را برسمیت می‌شناسد، اما آنرا جزئی از برنا به خود گروهها میدانند، و برای اثبات اینکه نیروهای سیاسی به مردم یا اعضاء و هواداران خود شکنجه داده و یا سوانح دیگر را بعنوان شکنجه قلمداد میکنند، مینویسد:

"افراد بیگناهی زار بوده و در خانه‌های امنی که دارند مورد شکنجه و آزار قرار دادند. ایشان با ربه شده شدگان بنحوی رفتار میکرده‌اند که انسان تصور کنند که عاملین پاسدار و ما، موریسن کمیته هستند."

بقیه در صفحه ۱۹

چند سال پیش، به آذین، در داستانی بنام "همان این آقایان"، تصویری را از زندانهای آریامهری ارائه داد، که در آن بجز چند چهره‌ی خشن و نیمه "که هر چند وقت به آزار و اذیت زندانیان ناراحت" می برداختند، همه چیز بر وفق مراد بود. ورزشهای دسته جمعی، بحث‌های آزاد، مطالعات عمیق و همه جانبه و حتی مهمانی با سور و سات فسران و از جمله وقایع اتفاقیه‌ی زندانها بودند که در "همان این آقایان" بتفصیل از آن سخن رفته بود. تصویر به آذین، از زندان آنچنان عالی بود که هر خواننده‌ی نا آشنا با مسائل سیاسی را ترغیب به زندان رفتن و شرکت در این مهمانی میکرد.

اما قیام بهمن ماه، و آزادی زندانیان سیاسی و سپس کشف شکنجه گاه‌های مخوف ساواک، بکلی عیب و منحرف بودن یاداشتهای به آذین را نشان داد. بسیاری تصور کردند که با آزادی زندانیان سیاسی، نابودی سیستم سلطنتی و در پی آن دستگیری و سپس اعطای محدودی از شکنجه گران، دیگر زندان و شکنجه و از آنجا روایتهای "به آذینی" از زندان و شکنجه بکلی از صحنه‌ی سیاسی کشور زوده‌خوابند شد. و جای زندان را دانشگاهها و مدارس خواهد گرفت و روایت به آذین نیز بعنوان بندی از جعل و تزویر برای نگهداری به موزه‌ها سپرده خواهد شد. اما نه تنها چنین نشد، و دانشگاهها و مدارس تعطیل گردید و پروژه‌های نیمه تمام زندانهای شاه دوباره، آغاز بیدن گرفت بلکه روایتهای به آذینی از زندان و شکنجه نیز دوباره جان گرفت. اینبار از زندانیان و شکنجه گران و درخیمان رژیم جمهوری اسلامی راویان داستان شکنجه و هیئت بررسی شایعه‌ی شکنجه در زندان بودند.



سندی که اخیراً از جانب هیئت بررسی شایعه‌ی شکنجه بصورت نامدای به امام منتشر گردیده است، حکایت از مهمانی دارد که باردیگر در زندانهای ایران رایج است. در این گزارش بجز چند ما، مسطور متخلف که گهگاهی به آزار و اذیت زندانیان پرداخته اند - آنهم زندانیانی که اساساً خودشان کمی ناراحت هستند - و بیه این جرم هم اکنون در زندان هستند، چنان مسایاتی در زندانها حاکم است که بی شبهه است به "بهشت موعود" نیست. زندانیان چنان "لطیف و صمیمیتی" دارند که گوئی وظیفه اشان صرفاً برداختن به امور دنیوی زندانها است. زندانیان بحمدی از ما، موران خود راضی هستند که بجز گروه خاصی از آنان، همگی هر شب مشغول دعا و ثنا بجمعه‌وری جوان اسلامی میباشند که آنان را به زندان انداخته‌اند و..... چکارها مزارع بدون حصار که زندانیان در آن مشغول بکار هستند و در مقابل آن مزد نیمن در یافت میکنند، چنان بر شکوه و ابهت است که به زیدانی اجازه میدهد حتی خانواده‌ی خود را نیز بدانجا دعوت کند. زندانی با حرفه‌های مختلف در زندان آشنا میگردد، و پس از آزادی میتواند بعنوان یک انسان همه فن حریف در جامعه‌ی اسلامی به فعالیت بپردازد..... اما همانگونه که مردم به روایت به آذین

**هفته‌نامه**  
**رهائی**  
نشریه  
سازمان وحدت کمونیستی